

روان پردهی

از آثار الان کاروگ دانشمند روان پرده فرانسوی

بضمیمه

تفسیر باعیات ختام

از عالم روحی

گرد آورنده حسن سعد



آب‌نماه ۱۳۴۴

بها : ۳۰ ریال

روان‌پژوهی

از آثار الان کاردک دانشمند روان‌پژوه فرانسوی

بضمیمه

تفسیر رباعیات خیام

از عالم روحی

گردآورده حسن سعد

بنام ایزد روان بخش مهربان

مقدمه

خوانندگان گرامی

اگر تا کنون اسمی از روان پژوهی نشنیده‌اید ، با احتمال قوی با اصطلاحات معرفت‌الروح و علم‌الروح یا علوم خفیه آشنائی دارید . روان پژوهشی عنوان جدید و فارسی مبحثی است که سابقاً بنام معرفت‌الروح معروف بوده و در قدیم الایام بصورت بسیار مقدماتی تحت عنوان علوم خفیه در انحصار پاره ای محافل محدود قرار داشته است . اما بایستی متوجه بود که رابطه و تفاوت روان پژوهشی امروزی با علوم خفیه کهن همان رابطه و تفاوتی است که میان کیمیاگری سابق و شیمی عصر حاضر وجود دارد ، بدین معنی که در اعصار گذشته آثار طبیعی و شواهد مسلم را بنحویکه مقتضی معلومات زمان بود تعبیر و توجیه نموده و اخذ نتیجه میکردند ، اما بمرور ایام که دانش بشر بترقیات افزون نائل آمد علل و عوامل بروز آثار و شواهد را کشف و تحصیل نتایج قطعی تر نموده‌اند تا جائیکه کیمیاگری قدیم که اکنون فقط نامی از

آن باقی است جای خود را بمبحث وسیع شیمی داده و مبحث فوق العاده وسیع تر روان پژوهی جانشین علوم خفیه باستانی شده است .
 روان پژوهی ، چنانکه از عنوانش آشکاراست ، مبحثی است که در باره وجود روح بررسی و تحقیق میکند . شك نیست که حل این مسئله بزرگ و معماهای بی شماری که در بردارد حتی در تاریکترین ادوار قبل از تاریخ مورد توجه و علاقه بشر بوده و متفکرین همه اعصار کوشیده اند بنحوی از انحاء در این باره اظهار نظر کنند ، این است که پیوسته فرضیه های بسیار متعدد و متفاوت در این خصوص عرضه گردیده که عموماً فقط جنبه فرضی و نظری داشته اند . با آنکه شواهد عینی در باب موجودیت روح در همه جا و همه اعصار اتفاق افتاده ، اما چون در مطالعه آنها منطق استدلالی علوم امروزی بکار نمیرفته ناگزیر بمشاهده ساده و نقل وقایع اکتفا نموده و نتایج علمی را که میبایست از آن گرفته شود بدست نیاورده بودند .

شواهد عینی وحسی که بدان اشاره شد در اعصار باستانی مورد توجه گروهی زبدگان اقوام قرار گرفت و از مطالعه سطحی آن پاره ای آثار و نتایج عملی پی بردند که در خفا مورد استفاده قرار دادند .

سپس چگونگی این استفاده عملی بعنوان علوم خفیه نام گذاری شد و نهایت مراقبت معمول میداشتند که اسرار آن هرگز بخارج از جرگه استادان و شاگردان بر گزیده تجاوز نکند .

مطالعه سطحی اجرام سماوی بشر را بر آن داشت که سر نوشت افراد را موکول بحركات کواکب و اوضاع نجومی بداند ، سپس

اسطرلاب که آلتی جهت سنجش مواضع اجسام فلکی است بمنظور تعیین مقدرات مردم بکار افتاد و طولی نکشید که وسیله دیگری بنام رمل بدان افزوده شد. لیکن بعدها در نتیجه مطالعه عمیق و مستدل پدیده‌ها و شواهد عینی که در افلاک نمودار است بقواعد و قوانینی شگرف و عالمگیر پی برده شد که مبحث هیئت شناسی فعلی را با دامنه بسیار وسیع علمی بوجود آورده است. بهمچنین مطالعه سطحی شواهد و پدیده‌های روحی ابتدا بشر را بر آن داشت که بدان وسیله مقدرات خویش را معلوم و مشخص دارد، سپس علوم خفیه از آن بوجود آمد و طولی نکشید که باتکاء و بنام همین پدیده‌ها، سحر و جادو گری همه جا متداول گردید. اما بعدها که شواهد عینی فوق را بطریق مستدل علمی مطالعه کردند، بر موزو قواعدی فوق العاده شگرف تر و مهیج تر آگاهی حاصل نمودند، و از آن پس مبحث روان پژوهی کنونی با دامنه بسیار وسیع اخلاقی و علمی که نهایت شایان توجه و اهمیت است بوجود آمد.

هر گاه اجتماعات بشر را با کمال بیطرفی مورد مطالعه قرار دهیم، اختلافات فاحش در شرایط زندگی افراد و اختلافات فاحش تر در شرایط اخلاقی آنان مشاهده میکنیم. اگر مطالعه خود را از انسان بحیوان انتقال دهیم، ملاحظه خواهیم کرد که شرایط غریزی و حیات مادی آنان تا حدودی نزدیکتر بیکدیگر است، و باز اگر دامنه مطالعاتمان را بگیاهان و سپس بجمادات توسعه دهیم، بدین نتیجه میرسیم که هر موجودی بیشتر صاحب هوش است از لحاظ موقعیت اجتماعی و اعمال ارادی و اخلاقی کمتر تابع نظام عمومی خواهد بود. چنانچه

منحصراً عوامل و قوانین طبیعت بیجان را بررسی کنیم ، مسلم می‌گردد که نظامی عجیب و یکسان همه جا حکمفرما میباشد ، اما وقتی که مرحله بمرحله سلسله وجود را از جمادی و نباتی و حیوانی تا مرحله انسانی از نظر بگذرانیم می‌بینیم که هر چه پیشتر آئیم ، یعنی بهر نسبت که موجود صاحب درایت و شعور شود ، تخطی از نظام مطلق طبیعت آشکارتر می‌گردد . اما مگر نظام مطلق نشانه عدالت مطلق نیست ؟ مگر در عدالت مطلق تبعیض و استثناء جایز است ؟

از عالم نهایت کوچک تا عالم نهایت بزرگ ، هر آنچه در جهان هستی وجود دارد بلا استثناء تابع قوانین تغییر ناپذیر طبیعت بوده و برای هیچ موجودی عدول از آن میسر نیست . از کوچکترین ذره وجود که منظومه وسیعی در دل دارد و بنام اتم شناخته شده است تا عظیم ترین کهکشانی که هر کدام شامل میلیون‌ها کواکب با فواصل غیر قابل وصف میباشد ، همگی در طبیعت و جزء طبیعت و بدون تبعیض و استثناء تابع قوانین طبیعتند . کره مسکونی ما و هر آنچه در آنست نیز جزء طبیعت و مشمول مقررات همگانی طبیعت میباشد ؛ در این صورت موجودات ذی شعور زمینی هم که جزء ناچیزی از جهان لایتناهی هستند بایستی بلا استثناء نظام عمومی را که مرادف عدالت مطلق و همگانی است تابع باشند .

از یکطرف باستناد قوانین طبیعت مسلم است که عدالت و نظام مطلق بایستی همه جا در جهان هستی حکمفرما باشد ، ولی از طرف دیگر مشاهده میکنیم که اجتماع بشر بعلت اختلافات سرسام آوری که از جهات گوناگون میان افراد جامعه وجود دارد پیوسته دچار بی‌نظمی

و کشمکش های نافرجام است . از يك جهت می بینیم مقرر اینکه تمام جهان را از کوچکترین تا عظیم ترین موجودات اداره میکند همه جا یکسان و بدون استثناء اجرا میشود، اما از جهت دیگر ناچاریم اعتراف کنیم که شاید دزمورد انسانها تبعیض و بی نظمی شرط انتظام و عدالت است .

از لحاظ وضع و موقعیت اجتماعی بشر ، سعادت را در مقابل نگون بختی، ثروت را در جوار فقر و تنگدستی ، زیبایی را در برابر زشتی ، سلامت را در مجاورت نقص و بیماری ، استعداد و نبوغ را در کنار جنون و بلاهت ، قدرت را در قرب زبونی و ضعف می بینیم ، و اما از لحاظ کیفیت اخلاقی و تربیتی غرور و خودستایی را با فروتنی ، خودپرستی را با مردم دوستی ، علم را با جهل ، لئامت را با سخاوت طبع ، شرافت را با خبث طینت ، ظلم را با انصاف ، خشم و غضب را با گشاده روئی، شقاوت را با رحم، کینه و عناد را با مهر و محبت در تضاد دائم ملاحظه میکنیم . بتمام این اختلافات عظیم که در شرایط زندگانی اجتماعی افراد دیده میشود ، تفاوت های دیگر را که از اختلاف نژاد و موقعیت جغرافیائی و امکانات تعلیم و تربیتی و دسترسی بثروت های طبیعی و آب و هوا و امثال آنها ناشی میشود باید بیفزائیم . اینهمه اختلاف و تبعیض که می بینیم از چیست ؟ مگر بشر در طبیعت و جزء موجودات طبیعت نیست که نبایستی از نظام و هم آهنگی همگانی برخوردار باشد؟ مگر نظام عمومی که نشانه عدالت مطلق است تعطیل بردار یا در موارد مخصوص تبعیض پذیر است ؟

مسئله است که اگر بشیوه سابق بخواهیم از روی ظواهر قضاوت

کلی کنیم، ناگزیریم که لااقل در بارهٔ اجتماع بشری قائل شویم که همه جا ظلم و تبعیض و بیعدالتی محض برقرار است. اما جامعهٔ بشر جزئی است از جهان لایتناهی که هم آهنگی و نظام مطلق آن محرز است، و منطقی آنست که جزء بایستی تابع همان مقرراتی باشد که حاکم بر کل است. در این صورت از یکطرف ناگزیریم که نظم و عدالت را در میان جامعه برقرار بدانیم و از طرف دیگر شاهد مظالم فاحش روزگار باشیم. حال میپرسیم که آیا هیچ فرضیهٔ علمی یا فلسفی قادر است که این تناقض مسلم را بنحوی از انحاء توجیه مستدل کند و دو قطب مخالف را نزدیک بهم سازد؟

بطوریکه در آتیه خواهیم دید، روان پژوهی از طریق ارائهٔ شواهد مسلم و دلایل منطقی و تجربیات مکرر ثابت کرده است که مظالم ظاهری که در اجتماع بشر بچشم میخورده همگی در باطن از مظاهر اجرای عدالتی کامل و مطلق است.

میدان مطالعات و تحقیقات روان پژوهی فوق العاده وسیع و دامنهٔ آن به لایتناهی میرسد. با آنکه تا کنون نتیجهٔ کار محققین بسی درخشان بوده، اما از آنجا که قدرت فهم بشر تا حدودی است که در خور ادراک جسمانی باشد، لذا نمیتوان ادعا داشت که روزی ساکنین زمین بتوانند بتمام رموز نامحدود خلقت پی ببرند.

برای اینکه خوانندگان گرامی احیاناً بعلت تشابه لفظی واژهٔ روان پژوهی را با روانشناسی اشتباه نکنند، توضیح میدهم که روانشناسی فقط حالات روح را در جریان حیات زمینی از لحاظ مناسبات آن با بدن و شاید واکنشهای آن در مقابل تأثرات خارجی بررسی و تحقیق

میکند، بقسمیکه یکنفر روانشناس لازم نیست که حتماً معتقد بوجود مستقل روح از بدن جسمانی باشد، اما مبحث روان پژوهی وضع و خصوصیات روح مستقل را در تمام مراحل وجود اعم از مرحله حیات جسمانی و بعد از مرگ مطالعه مینماید. در اینصورت معتقدین فلسفه‌های مادی که روح را نوعی اثر و خاصیت ماده فرض میکنند و مرگ را بمفهوم فنای شخصیت میپندارند، ممکن است که باروانشناسی توافق نمایند، اما بطور یقین همواره مخالف سرسخت روان پژوهی خواهند بود، مگر آنکه روزی از سرعناد بگذرند و غرور و خودخواهی را کنار گذارده با پشتکار و حوصله، ولی بدون تعصب و پیش‌ذهنی، بمطالعه پدیده‌های روحی و فلسفه عمیقی که از آن برخاسته است پردازند.

دامنه مطالعات روان پژوهی فوق‌العاده وسیع و گنجایش این رساله مختصر ناچیز است، بقسمیکه حتی فرصت نیست بعضی از عمده ترین فصول آنرا برای خوانندگان گرامی توصیف نمائیم، مانند خواب مصنوعی یا مقناطیسی، حالات مختلف مدیومی، تجربیات عجیب علمی، تجلیات شگفت‌انگیز ارواح و غیره.

چون این رساله بمنظور آشنائی عموم به مبحث روان پژوهی منتشر میشود، صلاح دیدیم ترجمه قطعاتی چند از تألیفات آلان کاردک را که از معروف ترین محققین و دانشمندان این مبحث است و سالیان دراز در این زمینه مطالعه نموده و نتیجه تحقیقات و تجربیات خود و دیگران را جمع آوری و تقدیم جامعه کرده است بمعرض افکار عمومی بگذاریم. از این گذشته در پایان این رساله ده رباعی از آثار حکیم عمر خیام را با تفسیری که وی از عالم روحی مخابره کرده است از نظر خوانندگان گرام میگذرانیم.



روان پژوهی

تاریخچه و حکمت علمی

در سال ۱۸۴۸ میلادی وقایعی عجیب و خارق‌العاده از قبیل سروصداهای مختلف ضرباتی که بدیوار و اثاثیه نواخته‌میشد و حرکات اشیاء در شهری از کشورهای امریکای شمالی بظهور رسید که بسیار جلب توجه نمود. این آثار غالباً خود بخود و بیخبر با شدت و سماجت عجیبی تولید میگردید، معه‌ذا دیده‌میشد که مخصوصاً در حضور بعضی افراد آسان‌تر و پردامنه‌تر بظهور میرسد و بدین مناسبت از آن پس چنین افراد بنام **مدیوم** معروف شدند. بعدها معلوم گشت که مدیومها واجد استعداد و شرایطی هستند که تقریباً میتوانند بمیل خود موجب بروز تظاهرات شوند، پس در اینصورت وسیله‌ای فراهم بود که تجربیات همواره تکرار شود.

برای اجرای آزمایش ابتدا بیشتر از میز استفاده میشد. این انتخاب نه از آنجهت بود که میز از اشیاء دیگر مساعدتر است، بلکه فقط برای این بود که قابلیت تحرك آن بیشتر و استفاده از آن آسان تر میباشد و نشستن بدور يك میز سهلتر و طبیعی تر از نشستن دور اشیاء دیگر است. بدین طریق ابتدا گردش میز اجرا گردید و سپس کم کم سایر حرکات آن شروع شد، از قبیل حرکت در تمام جهات، جست و خیز میز، سرنگون شدن آن، برخاستن از زمین، ضربات شدید بر صفحه آن و غیره. مجموعه این سلسله پدیده ها بنام **میزهای گردان** یا **رقص میز** معروف گردید.

تا اینجا تظاهرات مزبور را ممکن بود از اثر جریان برق یا مقناطیس یا سیالیه ناشناس دیگری ناشی دانست، و در وهله اول هم بهمین منوال توجیه شد، ولی دیری نپائید که آثاری فکری و ذیشعور در این پدیده ها آشکار گردید، بدینقرار که حرکت میز از اراده و تقاضای حاضرین تبعیت مینمود، بسمت راست یا سمت چپ بجانب شخصی که تعیین میگردد جلو میرفت، بنا بر دستور قبلی روی يك یادوپایه برمیخاست، بتعدادی که معین میشد ضرباتی مینواخت، بآهنگ موسیقی رنگ میگرفت و امثال آنها. از آن پس مسلم شد که علت بروز این پدیده ها منحصرأ عوامل فیزیکی نیست، و بنا بر این اصل که **هر اثر عاملی دارد و اثر ذیشعور باید عامل ذیشعور داشته باشد** چنین نتیجه گرفته شد که عامل تظاهرات مورد بحث بایستی **يك موجود ذیشعور** باشد.

ماهیت و طبیعت این موجود ذیشعور چه بود؟ ابتدا اظهار نظر

شد که باید انعکاسی از شعور مدیوم یا حاضرین باشد، اما تجربه بزودی ثابت کرد که این نظر صحت ندارد، زیرا نتایجی بدست آمد که کاملاً خارج از تصور و اطلاعات شرکت کنندگان در آزمایش و حتی گاهی مخالف افکار و میل و اراده آنها بود. پس در این صورت مسلم میشد که يك وجود زيشعور نامرئی بایستی در ایجاد چنین آثار دخالت داشته باشد. برای اینکه از این بابت اطمینان حاصل شود، میبایست با وجود نامرئی مذاکراتی مبادله گردد. بدین منظور تعداد معینی ضربه بمعنی آری و نه مقرر گشت، بعد برای هر يك از حروف الفبا تعداد و نوعی ضربه معین شد، و چنین بود که در مقابل پرسشهای مختلف جوابهای مناسب مخابره گردید، و سپس این سبک مکالمه را میزگویا نامیدند.

از موجوداتی که بدین ترتیب ارتباط یافتند راجع به طبیعتشان سؤال شد. همگی یکسان جواب دادند که روح میباشند و در محیطی که برای انسان زنده نامرئی است بسر میبرند. چون در نقاط بسیار متعدد و توسط افراد مختلف نتایجی مشابه بدست آمد و از طرف دیگر مردمی جدی و روشنفکر شاهد تظاهرات بودند، امکان نداشت که همگی بازیچه توهّم واحدی قرار گرفته باشند.

این پدیده از آمریکا با انگلستان و فرانسه و سپس بتمام کشورهای اروپائی راه یافت و تاملاتی میزهای گردان و گویا بمنزله مد روز وسیله تفریح و سرگرمی میهمانیها بود، تا اینکه چند سال بعد جویندگان تفریحات نوین صرف نظر از آن نموده و بدنبال بازیچه دیگر رفتند.

طولی نکشید که پدیده مزبور از قلمرو کنجکاوی ساده خارج گردید و در جبهه دیگر عرض اندام نمود. از آنجا که این رساله مختصر گنجایش قلمفرسائی بیشتر در این زمینه ندارد، اکنون به بیان مهم ترین مختصات آن که توجه افراد جدی را جلب نموده است می پردازیم.

قبلاً باید متذکر شویم که واقعت این پدیده‌ها با انتقادات فراوانی مواجه گردیده است. بعضی مخالفین بدون اینکه توجهی بشرافت و بی نیازی آزمایش کنندگان داشته باشند، آنرا منحصرأ بحقه بازی و چشم بندی تعبیر نموده اند. آنانکه بهیچ وجودی خارج از عناصر مادی معتقد نبوده و فقط دنیای محسوس و مرئی را قائلند و مرگ را بمنزله فناى شخص میدانند، بعبارت دیگر پیروان فلسفه مادی که خویش را **خوشفکر و حقیقت بین** مینامند، وجود ارواح نامرئی را افسانه موهوم پنداشته و اشخاصی را که توجه جدی بدان مینمودند بسخریه و استهزاء گرفته و آنرا ابله و دیوانه اعلام داشتند. گروه دیگر که نمیتوانستند حقایق را منکر شوند ولی زیر نفوذ پاره ای عقاید بودند، تظاهرات روحی را اثر انحصاری عمال ابلیس تلقی نمودند؛ و بدین عنوان مجاهدتها کردند که مردم ساده را دچار وحشت سازند. ولی امروزه ترس از شیطان فوق العاده از اهمیت افتاده، چون چندان از آن بحث شده و چنان مختلف آنرا توصیف کرده اند که دیگر مردم بدان خو گرفته‌اند. بسیاری افراد هم پیش خود استدلال نمودند که باید از فرصت استفاده کنند تا حقیقت مطلب را مستقیماً دریابند. نتیجه آنکه اعلام بمیدان آمدن شیطان حقیقی برای کسانی

که فقط تصویر یا شبیه ابلیس را در صحنه تأتر دیده بودند بسی تحریک آمیز بود و بسیاری از آنانرا تشویق باجرای تجربیات مزبور نمود. گروهی که بدین عنوان خواسته بودند درمقابل افکار جدید ایجاد مانع نمایند نه تنها نتیجه معکوس عایدشان گردید بلکه خودبلااراده عمال تبلیغ مبحث جدید روان پژوهی شدند.

مخالفتین دیگر نیز احراز موفقیت بیشتر نمودند؛ چونکه در مقابل وقایعی مشهود و استدلالی صریح فقط بتکذیب و انکار ساده اکتفا میکردند. اگر آنچه را که اینان در مخالفت باروان پژوهی نوشته و منتشر ساخته اند مطالعه نمائید، همه جا باعدم اطلاع و بی تجربگی آنان در مبحث مورد انتقاد مواجه خواهید شد و هیچ کجا نخواهید یافت که بموجب مدرکی قاطع و ارزنده عدم امکان ارتباط ارواح را مدلل ساخته باشند. منطق و استدلال این دسته بطور خلاصه بدان میماند که بگویند: «این مطلب را من قبول ندارم، پس حقیقتی در آن موجود نیست و هرآنکه آنرا بپذیرد قطعاً دیوانه است. تنهامن هستم و همفکران من که منطقی قوی و عقلی سلیم داریم.»

تعداد کسانی که درپی انتقاد و مخالفتهای مضحک یا جدی به روان پژوهی گرویده اند بی شمار است، زیرا ایراداتی که مطرح میشود همگی متکی بعقاید شخصی یا تعبدی بوده و حاوی هیچگونه مدرک مخالف نیست.

ارتباط از طریق نواختن ضربات خیلی بکندی پیشرفت مینمورد و نافع بنظر میرسید. طولی نکشید که طریقه راحت تری ابداع شد، از اینقرار که يك مداد را بشیئی قابل تحرکی مانند زنبیل یا نعلبکی

یا تخته قرقره دار و امثال آنها وصل نمودند و دست یا انگشت روی آن میگذاشتند، سپس آن شینی بحرکت آمده و حروف یا کلمات و عباراتی مینوشت. بعدها بتجربه رسید که اینگونه اشیاء بمنزله ادوات یدکی و غیر ضروری میباشند، چون روح که بریک جسم بیجان اثر نموده و بر حسب اراده خود آنرا حرکت میدهد و هدایت میکند، ممکن است همان عمل را با استفاده از دست و بازوی انسان انجام داده و ممداد را بحرکت وادارد.

اصطلاح مدیوم نویسنده بکسی اطلاق گردید که بدون اراده و برهبری ارواح مطالبی بنویسد، و چنین فردی در واقع بمنزله آلت و ترجمان روح میباشد. از آن پس دیگر محدودیتی برای ارتباطهای روحی وجود نداشت و تبادل افکار تقریباً بهمان وسعت و سرعتی که بین زندگان متداول است جریان یافت. عالمی مجهول و میدانی فوق العاده وسیع آماده اکتشاف بود، عالمی مختص موجودات نامرئی که میبایست از معماهایش پرده بر گرفته شود، همچنانکه دستگاه ریزبین وسیله شد که بشر بعالم نهایت کوچک آشنائی یابد.

حال ببینیم که این ارواح کیستند، وظیفه آنها در دنیا چیست و ارتباط آنان با زندگان چه هدف دارد؟ این بود اولین معماها و سئوالاتیکه میبایست روشن و جواب داده شوند. ارواح خورشان پاسخ دادند که آنان موجوداتی جداگانه در خلقت نیستند، بلکه روح انسانهایی میباشند که روی زمین یادزکرات دیگرزندگی مادی داشته و بموقع مرگ جسد را ترک گفته اند و سیر و سکنای فعلی آنها در فضا است. هنگامیکه تجربه کنندگان اقوام و آشنایان خود را در میان ارواح

ارتباط گیرنده یافتند و چون با آنها گفتگو و از هویتشان اطمینان حاصل نمودند، وقتی که این ارواح دلایل مسلم بر بقاء وجود خود اقامه و ثابت کردند که فقط قالب جسمانی دچار مرگ گردیده و روحشان بقاء و حیات خود کماکان ادامه داده است، دیگر جای هیچگونه تامل و تردید باقی نبود. ارواح ضمناً تأیید نمودند که آنان پیوسته در اطراف ما و مراقب ما میباشند، نسبت بکسانیکه در حیات زمینی دوست میداشتند اکنون هم توجه و علاقه دارند، و چون زندگان یاد آنان کنند موجب نشاط و خرسندی ایشان است.

معه و لا در باره ارواح اوصاف و تصوراتی غیر حقیقی شایع است. روح آنچنانکه بسیاری افراد تصور میکنند موجودی ذهنی و مبهم و غیر مشخص نیست، یا شباهتی بشعاع نورانی و جرقه ندارد، بلکه برعکس موجودی کاملاً واقعی و دارای شخصیت فردی و بشکل معین است. اکنون برای آنکه بتوان تصویری نزدیک بحقیقت در مخیله مطرح ساخت، ذیلاً بتوصیف تقریبی موجودیت انسان میپردازیم.

در هر فرد انسان سه اصل موجود است:

- ۱- روح یا روان، یعنی موجودی ذیشعور که فکر و اراده و اخلاق از مختصات آنست.
- ۲- بدن که عبارتست از یک قالب مادی خشن و سنگین که وسیله تماس و ارتباط روح بامحیط مادی خارج است.
- ۳- روانپوش که پوشش سبک و سیال روح و واسطه تماس روح ببدن مادی است.

وقتیکه قالب جسمانی بعلتی فرسوده شود و از کار بیفتد، بدن

میمیرد و روح آنرا رها میکند، مثل مغز بادام که از پوست جدا گردد یا درختی که پوست بیندازد و یا لباس مندرس که بدورا فکنده شود.

مرگ عبارتست از انهدام قالب خشن مادی که بروح تعلق داشته، بعبارت دیگر فقط بدن میمیرد و برای روح مرگ وجود ندارد. روح در مدت عمر جسمانی ناچار است محدودیت قالب مادی را تحمل نماید و تقریباً میتوان گفت که زیر فشار و در قید ماده بسر میبرد، تا حدیکه اکثر اوقات این قید و فشار مانع تجلی استعداد های روح میشود. مرگ وسیله آزادی روح از قید ماده میباشد، و مانند پروانه که از پیله خارج گردد و پرواز در آید روح هم آزادی از دست رفته را بقرا رسیدن مرگ جسم از نوباز خواهد یافت. اما نا گفته نماند که روح فقط بدن خشن مادی را ترک میگوید و روانپوش همواره بهمراه او است.

روانپوش برای روح بمنزله پوشش یا نوعی بدن اثری است که بخار مانند و دارای شکل و هیكل خاص بشری میباشد، معهدا در شرایط عادی برای ما قابل احساس و درك نیست.

بطوریکه بیان شد، روانپوش در شرایط متداول نامرئی میماند، لیکن روح میتواند آنرا چنان تغییر دهد که شبیه بخار یا بوضع متراکم تر موقتاً قابل رؤیت و گاه قابل لمس شود، و چنین است که ارواح در بعضی تظاهرات برابر دیدگان ما نمایان میگردند. روح بوسیله روانپوش قادر است روی اجسام بیجان اعمال اثر کند، و بدین ترتیب است که پدیده های گوناگون روحی از قبیل ایجاد اصوات و تحرك اشیاء و نویسنده گی و امثال آنها بوقوع می پیوندد.

نواختن ضربه و حرکات اشیاء از جمله تظاهراتی هستند که ارواح بدان وسیله حضورشان را اطلاع داده و توجه ما زندگان را بسوی خود جلب مینمایند، اما بعضی از آنها بحرکات و اصوات ملایم قانع نیستند، بلکه سروصدای زیاد و اغتشاش عجیبی برپا میکنند، مانند صدای شکستن ظروف یا بازوبسته شدن شدید در و پنجره یا جابجا کردن و سرنگون ساختن مبل و اثاثیه و غیره،

ارواح از طریق نواختن ضربه و حرکات قراردادی توانستند تاحدی افکار و مقاصد خود را برای زندگان بیان دارند، اما طریقه نویسندگی قطعاً کاملترین و سریعترین و راحتترین طرق ارتباط و بهمین جهت بیشتر مورد توجه آنهاست. همانطور که میتوانند عامل کتابت یعنی نقش حروف و کلمات شوند، دست مدیوم را ممکن است برای نقاشی و نوشتن موسیقی یا اجرای آهنگ بوسیله آلات موسیقی هدایت نمایند.

خلاصه ارواح بجای بدن جسمانی که اکنون فاقد آنند از اعضای بدن مدیوم جهت ابراز مقاصد خود استفاده میکنند بنحویکه نیاتشان را برای ماقابل احساس و درک نمایند.

ارواح ممکن است به انواع مختلف، از جمله از طریق سمعی یا بصری، اظهار وجود کنند. افرادی هستند معروف به **مدیوم شنوا** که استعداد شنوائی ارواح را دارند و با آنان میتوانند گفتگو کنند. بعضی دیگر **مدیوم بینا** هستند که ارواح را در موارد خاص میبینند.

ارواحی که بخواهند رؤیت شوند معمولاً بقیافه و هیکلی که

در حیات زمینی داشته‌اند متظاهر میگردند، منتها با هیكلی بخارمانند. بعضی اوقات هم مشاهده شده که هیكل روحی واجد تمام خصوصیات يك بدن زنده است، بقسمیکه کاملاً با يك هیكل جسمانی قابل اشتباه میباشد. چنین تظاهر را گاهی بجای آدم معمولی گرفته‌اند، بطوریکه بینندگان با وی دست‌داده و صحبت کرده‌اند بدون اینکه توجه داشته باشند سروکارشان با روح است، تا اینکه ناگهان هیكل از نظرشان محو گردیده و سپس متوجه اشتباه خود شده‌اند.

افرادى که بتوانند ارواح را همیشه ببینند فوق‌العاده نادرند، ولی رؤیت اتفاقی و انفرادی ارواح، مخصوصاً هنگام مرگ جسمی آنان، بسیار فراوان است.

روح همینکه از قید بدن آزاد گردد گوئی عجله دارد بملاقات اقربا و آشنایان بشتابد و اطلاع دهد که دنیای جسمانی را ترك گفته و همچنان بحیاتش ادامه میدهد.

اگر هر کسی دفتر خاطرات خود را مرور کند و مسموعات و محسوسات شخصی را بیاد آورد، مجموعه عظیمی از وقایع مشابه بدست خواهد آمد که نه تنها هنگام خواب و در رؤیا بلکه حتی موقع بیداری و در روز روشن بوقوع پیوسته است. سابقاً این قبیل شواهد را بمنزلۀ حوادث فوق‌الطبیعه و خارق‌العاده تلقی کرده اثر سحر و جادو میدانستند و دیر باوران امروزی آنرا حمل بتوهم مینمایند. اما از زمانی که علم روان پژوهی کشف معما کرده است، رمز پیدایش این تظاهرات آشکار گردیده و ثابت شده است که وقوع چنین پدیده‌ها در قانون طبیعت و از عوامل طبیعت است و چیزی خارج از طبیعت وجود ندارد که اصطلاح

فوق‌الطبیعه بدان اطلاق شود.

اشتباه دیگری متداول است که بعضی افراد گمان میکنند ارواح فقط بعلت روح بودن بایستی صاحب درایت و دانش کامل باشند، و حال آنکه تجربه نشان میدهد چنین ضرورتی هرگز وجود ندارد. در میان پیامهاییکه توسط ارواح مخابره گردیده است بعضی نهایت عمیق و بلیغ و منطقی و اخلاقی بوده به نیکوئی و نکو خوئی ترغیب مینماید، در صورتیکه برخی دیگر بغایت سبک و عامیانه و حتی خشن و جلف بوده و مدلل میدارد که گویندهٔ پیام روحی دارای افکار پست و غرائز حیوانی است.

پر واضح است که این دو نوع پیام نمیتواند از يك منبع واحد تراوش کرده باشد. پس چنانچه موجودیت ارواح خوب و عالی را قائل باشیم، بطور مسلم بایستی ارواح بددانی را هم بحساب آوریم. گفته بودیم که این موجودات ذیشعور همان ارواح زندگان زمینی هستند که بعد از مرگ بدن جسمانی اکنون در عالم نامرئی بسر میبرند. پس در اینصورت امکان نداشته است که بلافاصله بعد از ترك جسد همگی یکسان بدرجات عالی علمی و اخلاقی نائل آمده باشند. ارواح تاموقعیکه در نتیجهٔ ترقی تدریجی بتکامل ورشد کافی نرسند همان نواقص حیات جسمانی را کماکان همراه دارند، و بدین جهت است که در میان آنان افرادی بتمام درجات نیکی و بدی یا علم و جهل یافت میشود.

ارواح معمولاً مشتاقند که با زندگان تماس بگیرند، از یادآوریهای ماسرور میشوند، با کمال میل احساسات خودشان را در موقع

ترك زمین توصیف میکنند و نیز چگونگی نشاط و تاثرات خویش را در محیط کنونی بیان میدارند. بعضی از آنها بسیار سعادتمند و برخی گرفتار ناراحتی و گروهی هم دچار سخت‌ترین عذابها میباشند. این اختلافات فاحش ناشی از آنستکه زندگانی جسمانی را چگونه گذرانده‌اند، که طی عمر زمینی شعارشان خودپرستی بوده‌است یا مردم دوستی، فرصتهای حیات مادی را با فایده بمصرف رسانده‌اند یا بیهوده؟ هر گاه وضع ارواح را در تمام مراحل حیات روحی مطالعه کنیم، و در ضمن بوضعی که طی عمر جسمانی داشته‌اند و چگونگی اخلاق و عاداتشان در حیات زمینی و همچنین بنحوه مرگشان توجه نمائیم، موفق خواهیم شد که تقریباً بطور دقیق بکیفیت زندگانی ارواح در عالم نامرئی آشنائی یابیم، و در آن صورت خواهیم توانست وضع آینده خورمان را نیز حدس زده و سر نوشت خویش را کم و بیش احساس نمائیم.

در باره تمام مسائل حیات و ممات که مورد توجه بشر است تعلیماتی توسط ارواح عالیقدر بیان گردیده و بسؤالاتی که مطرح شده است جوابهای قاطع داده‌اند. در نتیجه جمع آوری و تطبیق این تعلیمات و سؤال و جوابها مجموعه نفیسی بوجود آمده است که ارکان يك علم مستقل و يك حکمت اخلاقی و فلسفی بنام روان پژوهی میباشد. روان پژوهشی حکمتی است متکی بر علم که مبنای آن بقاء روح و تظاهرات روحی و تعلیمات ارواح است. این حکمت سه جنبه مختلف دارد: فلسفی، آزمایشی، اخلاقی.

اینک باختصار اصول روان پژوهی را توصیف میکنیم تا برای

خوانندگان آشکار شود که این حکمت علمی و اخلاقی چه وسعت و اهمیت فوق العاده دارد.

بطوریکه قبلاً ملاحظه کردیم روان پژوهی از پدیده ساده و عامیانه میزهای گردان آغاز گردید، ولی چون اینگونه تظاهر چشم را بیش از عقل متأثر میسازد و کنجکاو را بیش از احساسات بر میانگیزد، و از طرف دیگر چون کندی ارتباط درک مطلب را مشکل مینماید، لذا همینکه غریزه کنجکای ارضاء شدیدتر توجیهی بدان مبذول نگردید. اما وقتی که فرضیه مربوطه علت وقوع پدیدهها را توضیح نمود، مخصوصاً هنگامیکه مشاهده شد از میزهای گردان که زمانی کوتاه مورد مضحکه و تمسخر بود یک حکمت علمی و اخلاقی بسیطی تراوش کرده است؛ دیگر کسی را جسارت نبود که آنرا بمنزله وسیله سرگرمی تلقی کند. حکمتی که بدین شیوه بوجود آمده بود نگرانیهای ناشی از تردید را بکلی زائل و امیدبآینده را که بعلت تعلیمات غیر صریح در پرده ابهام بود قاطع و روشن میساخت. مردم جدی حکمت جدید را نعمتی عظیم دانستند که برای استفاده بشر در اختیار جامعه قرار میگرفت. از آن پس دامنه روان پژوهی با سرعت سرسام آور رو به توسعه نهاد و طی مدتی کوتاه در تمام کشورهای جهان، مخصوصاً در محافل روشنفکر، مریدان بی شمار بدان گرویدند، و از آن پس نیز تعداد آنان همدروزه افزون گشت. اکنون میدان عمل و تعداد معتقدین این حکمت بقدری وسعت یافته که بجرئت میتوان ادعا نمود که روان پژوهی در حال حاضر کاملاً مستقر گردیده و پی ریزی آن چندان مستحکم است که هیچ مخالف کم یا بیش مغرض را یارای مبارزه با آن نیست.

انتقادات و حملات شدیدی که بر علیه روان پژوهی جریان داشته و دارد حتی يك لحظه هم مانع پیشرفت آن نگردیده است . روان پژوهان در این باره مدعی هستند که چون این حکمت، با وجود مخالفت‌های پیاپی ، همواره موفق بجلب پیروان بیشتر میشود ، دلیل بر آنستکه مردم منطق آنرا مستدل تر و قویتر از منطق معاندین می‌پندارند .

مسئله است که روانپژوهی از اکتشافات تازه نیست. بگواهی تاریخ و شواهد مکشوفه ، قدمت وقایع و اصولی که مبنا و منشأ آنست باعصار خیلی کهن میرسد ، چون آثار آن در معتقدات عموم جوامع بشری و در تمام مذاهب و طی نوشته‌های نویسندگان مذهبی و فلاسفه مشهود است ، اما وقایع را در آن ایام بطور دقیق مشاهده و بررسی ننموده و غالباً بر حسب افکار خرافی و جاهلانه تعبیر میکردند ، بنابراین نتایج عمیقی را که میبایست از آن اقتباس گردد بدست نیاورده بودند .

روان پژوهی بر اساس موجودیت ارواح نامرئی پایه گذاری شده است . اما این ارواح همان افراد زنده‌ای هستند که روحشان بعد از مرگ جسم بعالم نامرئی انتقال یافته، در اینصورت همه اوقاتی که انسان وجود داشته ارواح هم وجود داشته‌اند و روان پژوهی نه آنها را اکتشاف و نه اختراع کرده است. اگر ارواح بتوانند عامل تظاهراتی بشوند که برای زندگان قابل ادراک و محسوس باشد ، جای هیچگونه تردید نیست که وقوع تظاهرات روحی در پهنه طبیعت و جزء قوانین طبیعت است ، و بهمین علت در همه اعصار پدیده‌های

روحی وقوع یافته ومدارك مربوط بتظاهرات قدیمه همه جا مخصوصاً در متون مذهبی مسطور است .

چیزی که در روانپژوهی جدید است وجنبه علمی بآن بخشیده عبارتست از توجیه منطقی ومستدل پدیده های روحی ، شناسائی ماهیت ارواح ، چگونگی عمل و نقش ارواح در ایجاد تظاهرات ، افشاء وضع آینده بشر وبالاخره نتایج اخلاقی که از آن استنباط میگردد .

اصول را قدما هم میدانستند، ولی متجددین بجزئیات ودقایق موضوع پی برده اند . در اعصار کهن کلید اسرار این پدیده ها در انحصار برخی مجامع محدود بود که سینه بسینه از مرشد بمرید افشاء میگردد و همین رویه هنوز هم میان پاره ای اقوام متداول است . در دوران قرون وسطائی افرادی را که آگاه بدین اسرار بودند بتهمت سحر و جادو گری زنده زنده میسوزاندند ، اما دیگر امروزه مطلبی معمائی وجود ندارد و دیگر کسی زنده سوزانده نمیشود . اصول روان پژوهی و همچنین وقوع تظاهرات اکنون همه جا علنی میباشد و هر فردی میتواند شخصاً بمطالعه و تجربه پردازد چونکه در هر مکان ممکن است مدیوم یافت شود .

حتی حکمتی هم که امروزه ارواح بما میآموزند حکمتی جدید نیست ، زیرا قطعه قطعه در بسیاری آثار فلاسفه هندی و مصری و یونانی وحتى در متون مذهبی بیان شده است .

پس در اینصورت باید دید روان پژوهی چه کرده و چه اداء

دارد ؟

روان پژوهی اجرای تحقیقات عمیق در باره شواهد جدید را

بعده گرفته و حقایقی را که مجهول بوده یا بخوبی مفهوم نگردیده است از طریق مشاهده و بررسی وقایع و پدیده های روحی آشکار و مدلل میدارد و مواردی را که تعبیر ناروا شده است بمعانی واقعی توصیف میکند .

درست است که روان پژوهی چیز جدیدی ابداع نکرده است، اما اثبات مسلم وجود روح و بقاء بعد از مرگ و حفظ شخصیت انفرادی و اجر یا مکافات بعدی مگر بنوبه خود حائز اهمیت نیست؟ چه بسیار اشخاصی که بمطالب مزبور اعتقاد داشته ولی بعلت تردید مبهمی که در ذهن می پرورانند ایما نشان متزلزل است. چه فراوانند افرادی که بی ایمانی شعار خویش ساخته اند چونکه معماهای زندگی و مرگ بوجهی برایشان توصیف گردیده که موافق عقل و منطق نبوده است . آیا برای مؤمن متزلزل بی اهمیت است که بگوید اکنون اطمینان قطعی دارم؟ بعبارت دیگر آیا برای نابینا حائز اهمیت نیست که دوباره بینائی خود را باز یابد؟

روان پژوهی با تکاء شواهد مسلم و منطق مستدل نگرانیهای را که زائیده شك و تردید است برطرف میسازد و کسانی را که بدین علت بی دینی شعار ساخته اند بایما نشان باز میگرداند . روان پژوهی ثابت میکند که دنیای نامرئی همه جا اطراف ما وجود دارد و بی آنکه بتصور آید خودمان در آن میان جولان داریم .

روان پژوهی نمونه هایی از انسانهای مرده را بما نشان میدهد که وضع بعد از مرگ خود را بیان میدارند تا ما بتوانیم شرایط کامیابی یا نگون بختیهای آتی خود را از طریق مقایسه باوضع آنان

معلوم داریم.

روان پژوهی علل اصلی گرفتاریها ورنجهای زمینی و همچنین
طریقه تسکین آنها را بما میاموزد .

بالاخره وقتیکه روان پژوهشی بکفایت اشاعه یابد ،
فلسفه های مادی را که مقابل امر بدیهی تاب مقاومت ندارند
یکباره سرنگون و منهدم میسازد ، آنگاه انسان که باهمیت و عظمت
حیات جاوید آینده واقف گردیده است آنرا با عمر بسیار کوتاه
و نامنظم جسمانی مقایسه کرده و متمایل میشود که خویشتن را از
قید انگیزه های پست مادی و ملاحظات ناچیز زمینی بری ورها سازد .
وقتیکه نوع بشر از علل و مقصود گرفتاریهای حیات کنونی با
خبر باشد ، ناملایمات زندگانی را باحوصله و توکل تحمل مینماید ،
چون میدانند که مصائب موقت فعلی وسیله رستگاری ابدی و تعالی وی
خواهد بود .

مثال ارواحیکه بعد از مرگ جسمانی شرح شادمانی ورنجهای
خویش را بیان میدارند ، گذشته از آنکه وسیله اثبات واقعیت حیات
آینده است ، در عین حال آشکار میسازد که بنابر مشیت پروردگار
و عدالت مطلق وی هرگز عمل و نیتی پلید بی کیفر یا کردار و پندار
نیک بی پاداش نمیماند .

اینجا باید متذکر شویم که ارتباط با موجودات عزیز که پیش
از ما بعالم روحی شتافته اند قطعاً وسیله تسکین بازماندگان بوده و
نه تنها ثابت میکند که کماکان شخصیت آنان باقی و موجود است ،
بلکه در ضمن مدلل میدارد که اکنون بعلاقمندان خود نزدیکتر از

آند که فرضاً هنوز حیات زمینی داشته و در سفر خارج بسر ببرند . خلاصه آنکه روان پژوهی از تلخی رنجهای زندگانی میکاهد ، یأس و هیجانات روحی را تسکین مبخشد ، تردید یا هراس از آینده را بر طرف مینماید ، فکر انتحار را از مخیله زائل میسازد ، آنانرا که بواقع بدان گرویده اند شادمان و نیکبخت نگاه میدارد و بالاخره بدین جهات است که با چندین سرعت میان جهانیان اشاعه یافته است .

از لحاظ مذهبی بایستی اذعان آورد که ارکان روان پژوهی همان حقایق اساسی است که ارکان اصلی تمام مذاهب است : خدا ، روح ، جاودانی روح ، پاداش و کیفر بعدی . ولی در عین حال روان پژوهی از هر دین و آئینی مجزا و مستقل است .

هدف روان پژوهی آنست که برای مردم منکر یا مردد ثابت نماید که روح بطور مسلم وجود خارجی دارد ، که بعد از مرگ جسم همواره باقی میماند ، که حاصل بد یا خوب اعمال زمینی را میدرود ، و حال آنکه این حقایق همگی طی مذاهب هم آمده است .

اعتقاد بواقعیت تظاهر ارواح نیز در تمام مذاهب و میان تمام اقوام و ملل متداول است ، زیرا هر کجا که بشر باشد روح هم هست و پدیده های روحی در همه اعصار بظهور رسیده و شواهد آن بدون استثناء در همه ادیان بوصف آمده است .

در این صورت عموم افراد بشر ، اعم از مسلمان یا مسیحی و کلیمی یا بودائی و غیره ، برای پذیرفتن واقعیت پدیده های روحی آمادگی دارند و در نتیجه میتوانند بگروه روان پژوهان ملحق شوند ، و بهمین

علت است که می‌بینیم افراد کثیری در میان تمام ملل و ادیان از این مبحث علمی و فلسفی طرفداری میکنند .

روان پژوهی يك مکتب اخلاقی بسیارارزنده است که تعلیمات اساسی مذاهب را توجیه میکند و علت ضرورت اجرای آنها را بطور مشروح و مستدل بیان میدارد . صرفنظر از بعضی اختلافات ظاهری که در مذاهب بچشم میخورد ، تردید نیست که در موضوع ضرورت تهذیب اخلاق همگی یکصدا بوده و آنها را از واجبات مسلم میدانند . در اینصورت روان پژوهی مکتبی است که نیات اساسی تمام مذاهب را تایید نموده با هیچکدام حب و بغضی ندارد و در واقع بمنزله تفسیر کننده رموز دینی باید بشمار آید .

روان پژوهی عاری از هر گونه تشریفات و آئین مخصوص است و هیچ شیوه نیایش مقرر نمیدارد ، بنابراین نمیتوان نام مذهب روی آن گذاشت ، مضافاً باینکه نه معبدی مخصوص دارد و نه پیشوایان مذهبی .

روان پژوهی بکسانیکه سؤال نمایند آیا خوبست فلان مراسم دینی را اجرا کنند یا فلان آئین دیگر را ، جواب میگوید : بهر آنچه وجداتان رضایت دهد عمل نمائید ، چون فقط نیت است که مورد توجه خدای بزرگ میباشد .

خلاصه اینکه روان پژوهی هر گز کسی را ملزم بقبول حکمتش نمیکند ، با آنانکه مؤمن بمذهب بوده و چیز دیگری دنبال نمینمایند کاری ندارد ، ولیکن بیشتر متوجه گروه کثیر افرادی است که در تردید یا انکار مذهب بسر میبرند . روان پژوهی این گروه را هر گز از مذهب

جدا نمیکند ، چون آنان خودشان پیشاپیش از مذهب گریخته و دور بوده اند ، امامیکوشد که چنین افراد را تا سه چهارم راه رهبری کند و سپس با مذهب است که تشویقشان نماید تا آخرین مرحله را برای نیل بایمان بپیمایند .

جای تردید نیست که روان پژوهی با بعضی معتقدات از قبیل کیفر ابدی و آتش مادی دوزخ و شخصیت ابلیس و امثال آنها در مبارزه است ، اما مگر همین معتقدات جبری نیست که روز بروز بر تعداد منکرین مذاهب میفزاید؟ حال اگر روان پژوهی تفسیر منطقی و مستدل این مطالب را عرضه کند و عقاید متزلزل را بدین ترتیب بار دیگر بایمان بازگرداند ، آیا خدمتی جالب بمذاهب نکرده است؟

در این باره يك پیشوای متعصب مذهب چنین اظهار نظر میکند:
 «روان پژوهی مردم را بچیزی معتقد میکند و یقین است که ایمان بهر چیزی بهتر از بی ایمانی مطلق است.»

واقعیت وجود و بقاء ارواح را بهیچوجه نمیتوان انکار کرد مگر اینکه انسان را اصولاً فاقد روح مستقل بدانیم . اما اگر بوجود روح ایمان داریم ، سئوالی بسیار ساده باقی میماند که باید مطرح شود ، از اینقرار : آیا ارواح مردگان میتوانند با زندگان وارد ارتباط شوند ؟

روان پژوهی از طریق تجربه و شواهد حسّی ثابت میکند که جواب پرسش بالا مثبت است ، ولی آیا مخالفین ما قادرند دلایل و شواهدی اقامه کنند که مدلل بدارد چنین چیزی ممکن الوقوع نیست؟ اگر ارتباط ارواح صحت داشته باشد تمام مردم دنیا هم انکار نمایند باز

بواقعیت مطلب خللی وارد نخواهد ساخت، چون امری نیست که مستند بیک فرضیه یا فلسفه نظری باشد بلکه قانونی از طبیعت است که در برابر آن اراده بشر را تاب مقاومت نیست. در اینصورت ناچاریم خواه ناخواه واقعیت مطلب را بپذیریم و معتقدات و عادات خویش را با آن مطابقت دهیم.

مختصری از تعلیمات ارواح

۱- خداوند شعور مطلق و عامل اصلی همه چیز است .
خداوند جاویدان است، یکتا است، جوهری غیرمادی است،
تغییر ناپذیر است، قادر مطلق است، نهایت عادل و مهربان است .
خداوند از همه حیث و در تمام فضائل بی نهایت کامل است ، زیرا
کوچکترین احتمال نقص سزاوار مقام خدائی نیست .

۲ - عنصر مادی که تشکیل عوالم میدهد مخلوق خداوند
است . خدا نیز موجوداتی ذیشعور بوجود آورده که آنانرا روح
مینامیم. این موجودات ذیشعور مأمورند که عوالم مادی را بموجب
قوانین تغییرناپذیر خلقت مسکون سازند و اداره کنند.

ارواح بنا بر ماهیت ذاتی قابل تکامل میباشند، و هر چه افزون
رو بکمال روند نزدیکتر بخداوند میشوند.

۳- روح ذاتاً يك عنصر ذیشعور است که ماهیت واقعی آن

برای ما معلوم نیست. روح از لحاظ ما بایستی غیر مادی باشد، چونکه با آنچه ما ماده مینامیم هیچ وجه شباهت ندارد .

۴- ارواح موجوداتی هستند دارای شخصیت و استقلال فردی که پوششی اثیری بنام **روانپوش** همراه دارند .

روانپوش قالبی سیال و در شرایط عادی برای ما غیر قابل رؤیت و احساس است.

ارواح در فضای بیکران پراکنده اند و با سرعت برق آسا قادرند طی فواصل کنند، و محیط آنرا عالم روحی گویند.

۵ - آغاز و نحوه خلقت ارواح برای ما مجهول است. ما فقط میدانیم که آنان همگی یکسان **ساده و نادان** ، یعنی بدون دانش و بیخبر از خیر و شر ولی با استعداد برابر بوجود آمده اند، چون شایسته عدالت مطلق پروردگار نیست که بعضی افراد از وظایفی که بدیگران جهت نیل بتکامل محوّل است معاف شوند. ارواح در آغاز وجود در نوعی دوران کودکی ، بدون اراده مشخص و در بیخبری نسبی، بسر میبرند.

۶ - هنگامیکه فضیلت اختیار و نیروی فکر بموازات یکدیگر در ذات ارواح رشد نماید، پروردگار بدانها چنین الهام دهد: «عموماً نیل بسعدت اعلا را مترصد باشید . بدین مقصود بایستی معلوماتی را که فاقدید گرد آورید و تکالیفی را که محوّل میکنم بانجام رسانید. پس کوشا باشید که منحصراً بفعّالیت خویشان افزون بترقی

نائل آئید تا همواره بهدفع و مقصد ازلی که حصول سعادت اعلا و ابدی میباشد نزدیک و نزدیکتر گردید. وصول بمقصد نهائی ممکن نشود جز از طریق اطاعت بقواعدی که در لوح ضمیرتان منقوش ساختهام.» ارواح از آنجا که اختیار بدانها سپرده شده، بعضی راه اقصی را که طریق خیر است پیش میگیرند و برخی راه اطول را که مرادف با شر است اختیار مینمایند.

۷- پروردگار بزرگ هرگز خلقت شر ننموده، وی بمقتضای ذات نهایت نیکویش قواعد و قوانینی همواره نیکو مقرر داشته است که چون بادقت مراعات شود سعادت کامل نصیب سازد. اما اختیار ارواح موجب گردیده که مراعات قواعد خیر نکنند، و از آن پس عمل شر از نافرمانی آنان بوجود آمده است. پس نیکو آنرا گویند که با قوانین الهی مطابقت دارند و نکوهیده آنچه مغایر قواعد ربّانی باشد.

۸- ارواح بمنظور اجرای وظیفه و سکونت موقت در عوالم مادی قالبی جسمانی اختیار نموده و از طریق مجاهدت و فعالیتی که حیات مادی ایجاد میکند برشد و تقویت مشاعر میپردازند. آنان بر عایت قوانین الهی چندان شایستگی باید احراز کند که عاقبت بسعادت ازلی نائل آیند.

۹- دوران حیات مادی که بارواح تحمیل میشود جهت کفر آنها نیست، بلکه برای کسب تجربه آنان و طئی مدارج ترقی و اجرای نیات پروردگار است. انتخاب طریق خیر و شر با خود ارواح و در اختیار ایشان است. هر آنکه براه خیر رود افزون پیشروی کند و

سریعتر بمقصد رسد و کمتر گرفتار مشکلات راه شود.

۱۰- ارواحی که زندگانی مادی رامیگذرانند تشکیل جوامع بشری میدهند. زمین تنها مسکن جسمانی ارواح نیست، بلکه عوالمی بسیار در اکناف جهان جایگاه سکونت زندگان مادی است.

۱۱- روح در قالب مادی و در دنیای جسمانی خود اختیاردارد برای اجرای منویاتش از یاوران حیوانات که خداوند در فرمان او قرارداده است استفاده کند.

۱۲- میزان ترقی و تکامل هر روح حاصل فعالیت و مجاهدت شخصی او میباشد. لیکن از آنجا که در طی یک دوره عمر کوتاه جسمانی موفق نمیشود تمام فضایل اخلاقی و علمی را که برای رسیدن به هدف لازم است فرا گیرد، ناگزیر یک سلسله زندگانیهای متوالی اختیار میکند که طی هر دوره گامی چند بسوی ترقی و تکامل پیش رود.

۱۳- در هر دوره زندگانی جسمانی، روح بایستی وظایفی متناسب با پیشرفتی که احراز کرده است اجرا نماید. هر قدر تکالیف مورد نظر دشوارتر و محتاج فعالیت بیشتر است، توفیق اجرای آن ایجاد شایستگی افزون برای روح میکند. هر دوره حیات جسمانی بمنزله محك تجربه ایست که روح را بایستی به هدف نزدیک و نزدیکتر سازد. تعداد موجودیتهای جسمانی روح نامعین است و منحصراً بستگی دارد بمیل و اراده روح که با فعالیت و مجاهدت افزون در تزکیه و ترقی خویشتن توفیق یابد تا ادوار تحمل

آلام جسمانی محدود و کوتاهتر شود.

۱۴- هر گاه روح فرصت یکدوره عمر جسمانی را بله و ولع اتلاف کند، نه تنها حاصلی بر نمیگیرد، بلکه بتکرار آن باشرایطی طاقت فرساتر ناگزیر خواهد بود. دشواریهای هر دوره حیات مادی متناسب بامیزان سهل انگاری و بی مبالاتی روح در طی دوران زندگانی قبل میباشد.

۱۵- حیات روحی که جاویدان است وضع عادی و طبیعی روح است، اما زندگانیهای جسمانی ادواری تحوولی و موقت هستند که لحظه ای در مقابل ابدیت بشمار آیند.

۱۶- روح در فاصله دوزندگانی تحوولی جسمانی بحال آزادگی و آمادگی بسر میبرد.

وضع آمادگی روح مدت ثابت و معین ندارد. روح در اینحالت بر حسب آنکه عمر جسمانی اخیرش را چگونه بمصرف رسانده است سعادت مند یا در عذاب و متالم یا شاداب خواهد بود.

روح در خلال مدت آمادگی عللی را که موجب تسریع یا تاخیر ترقیاتش گردیده است مطالعه میکند و بفرآخورنیات و استعدادش بر نامه بعدی را که طی حیات جسمانی آینده اجرا خواهد کرد طرح ریزی مینماید. بدین منظور تجربیاتی تلخ و شیرین که برای ترقی افزون ضروری و مفید تشخیص دهد اختیار میکند، ولی بسیار ممکن است که گرفتار اشتباه شود یا آنکه بصورت بشری از اجرای آنچه در وضع روحی

مصمم بوده است امتناع ورزد .

۱۷ - روح مقصر طی زندگانی روحی از طریق شکنجه ها و عذابهای درونی، و طی دوران حیات جسمانی از طریق گرفتاری های مادی بکیفر اعمال ناشایست میرسد . این گرفتاریها و عذابها محصولی است که از کشته های پیشین خود میدرود و نتیجه تخلفی است که از مقررات الهی نموده است . آلام زندگانی مادی که برای تنبه از اعمال ناشایست گذشته است در عین حال جنبه آموزشی و تجربی جهت آینده دارد . شخص متکبر ممکن است در زندگانی جسمانی دیگر آدمی زبون و حقیر گردد ، یا جفاکار سنگدل بصورت برده زندگی کند ، یا ثروتمند بیرحم بمسکنت و تکدی دچار شود .

۱۸ - متناسب با درجات مختلف تکامل روح ، عوالمی جدا گانه برای زندگانی جسمانی ارواح وجود دارد که در هر یک شرایط بسیار متفاوت حیات برقرار است .

هر قدر که روح کمتر متریقی باشد ، قالب مادی که اختیار نماید ثقیل تر و متراکم تر خواهد بود ، اما چون بمرور زمان ترقی کند و تصفیه گردد بعوالمی انتقال یابد که شرایط حیات اخلاقی و جسمانی آن لطیف تر و برتر است . زمین نه از همه عوالم مسکونی بدتر و نه بهتر است ، اما بیقین از عقب افتاده ترین آنهاست .

۱۹ - ارواح مقصر در عوالمی عقب افتاده تر حیات جسمانی اختیار مینمایند تا از طریق گرفتاریها و آلامی که حیات متراکم مادی در بر دارد متنبه شده و جبران قصور خویش کنند . چنین عوالم برای

آنان بمنزلۀ برزخ بوده و در اختیار ایشان است که به بترقی اخلاق بکوشند تا ترك برزخ گویند. زمین هم یکی از عوالم برزخی بایستی بشمار آید.

۴۰ - پروردگار که بغایت مهربان و عادل است مخلوقش را هرگز بخاطر قصور موقت بکیفر ابد محکوم نمیدارد، بلکه در همه موقع وسیله ترقی و تعالی و جبران اشتباهات گذشته را در اختیار خاطی قرار میدهد. خدای بزرگ بخشنده است، اما بشری که مخلوق مقصر توجه کند و ترمیم خطانماید و به نیکی بگرآید. مدت کیفر متناسب است با سماجت روح در ادامه شر، از این رو اصطلاح ابدیت کیفر که در مذاهب آمده است بایستی بمعنی نسبی تفسیر شود نه بمفهوم مطلق.

۲۱ - ارواح بهنگام زندگانی جسمانی ماحصل آنچه را که در ادوار گذشته آموخته اند در لوح ضمیر دارند، چنین است که افراد مختلف استعدادها و غرایز نیک و بد و گوناگونی که فطری و ذاتی آنها تلقی میشود آشکار میسازند.

غرایز نکوهیده اثری از بقایای نقص روح است که وی هنوز موفق بترك آنها ننگریده و نیز نشانه خطاهائی است که قبلاً مرتکب شده است. وی بایستی در هر دوره زندگانی جسمانی از بعضی ناپاکیها خویشتن را بری و منزّه سازد.

۲۲ - فراموشی زندگانیهای گذشته نعمتی است که خداوند مشفقانه مرحمت فرموده، و گر نه یادآوری چنین خاطرات غالب

اوقات اسباب ناراحتی افکار و عذاب وجدان است. در هر دوره زندگی، مادی، انسان همان می باشد که خویشتن پرداخته و ساخته است. یکدوره عمر جسمانی برای بشر بمنزله یک مبداء جدید فعالیت باید بشمار آید. وی از نواقص فعلی خود باخبر است و بایستی بداند که نواقص موجود دنبال و باقیمانده نقص های سابق اوست. بدین ترتیب هر فردی میتواند متوجه چگونگی اشتباهات گذشته شود و بکوشد که از خود رفع نقیصه کند. هر گاه نقصی در سابق داشته که اکنون فاقد آنست دیگر احتیاج بیادآوری آن نیست و توجه بر رفع معایب فعلی کافی است.

۲۳ - اگر روح را بدون سابقه موجودیت فرض کنیم، باید بپذیریم که خلقت روح همزمان با خلقت جسم بوده است. در این صورت میان روح مورد نظر و ارواحی که قبل از او بوده اند هیچگونه مناسبتی نبایست وجود داشته باشد. پس سؤال میشود که خداوند عادل و رحیم مطلق چگونه یک مخلوق جدید خود را مسئول خطای نخستین ابوالبشر می پندارد و بخاطر گناهی که آند دیگری مرتکب شده ویرا نیز همچنان از بهشت رانده است؟ اما چنانچه بگوئیم که ارواح در هر عود جسمانی نطفه نواقص قبلی خویش را بهمراه دارند، اگر بپذیریم که در حیات موقت فعلی نتیجه خطاهای گذشته را میدروند، آنوقت اصطلاح خطای نخست چنان منطقی تفسیر شده که برای هر کس قابل قبول و درک است، زیرا روح در هر حال فقط مسئول پندار و کردار خویش است و لا غیر.

۲۴ - تفاوت استعداد های ذاتی و اخلاقی و فکری دلیل بر آنست

که موجودیت روح مسبق سابقه است، چون اگر روح همزمان با بدن فعلی خلق شده باشد از رحمت الهی دور است که بعضی افراد را مترقی تر از دیگران بوجود آورد. اختلافات فاحشی که میان اقوام وحشی و متمدن یا افراد نیکوسرشت و شرور یا مردم احمق و با هوش دیده میشود فقط هنگامی منطقی بنظر میرسد که گفته شود بعضی از آنان بیش از دیگران زندگی کرده و بیشتر علم و تجربه اندوخته‌اند، و در اینصورت دیگر ابهامی در میان نخواهد بود.

۲۵- اگر زندگانی فعلی منحصر بفرد باشد و برای ابد تکلیف روح را معین نماید، پس سرنوشت و تکلیف افرادی که در سنین طفولیت میمیرند چه خواهد بود؟

آنانکه نه بد کرده و نه خیری انجام داده‌اند چگونه استحقاق کیفر یا پاداش دارند؟

بنابر تعلیمات مذهب هر کسی بفرخور کردارش مکافات می‌بیند، پس چنین کودکانی نه استحقاق سعادت فرشتگان دارند نه مستوجب محرومیت از آنند. اما اگر بگوئید که این ارواح آنچه را در زندگی کودکانه‌ی اخیر فرصت انجام نداشته‌اند فرصت خواهند یافت که در عود دیگر بعمل آورند، آنوقت رفع ابهام می‌شود و دیگر تصور هر گونه تبعیض یعنی عدول از عدالت مطلق الهی منتفی میگردد.

۲۶- باز در صورتیکه حیات کنونی منحصراً بفرد تلقی شود، باید دید افراد کودن و دیوانه چگونه سرنوشتی خواهند داشت؟ اینان که اصولاً از خیر و شریب‌خبرند نبایستی مسئول کردار

خویشتن شناخته شوند. آیا خالق را که ارواح ابله بوجود آورد و آنانرا محکوم نماید که تمام عمر قرین بیچارگی زندگانی کنند میتوان مهربان و عادل خواند؟ اما بپذیرید که روح این فرد ابله یا کودن يك روح معمولی است که بکفاره گناهان سابق خویش قالبی اختیار نموده که استطاعت تراوش فکر ندارد، مانند شخصی که طناب پیچ شده و قدرت حرکت از وی سلب گردیده است، آنوقت باز معما حل میشود و بر عدالت مطلق پروردگار ایرادی وارد نخواهد بود.

۲۷ - روح که طی عودهای مکرر از هرگونه ناپاکی منزله و بمرور در پی فعالیت شخصی موفق بترقیات کافی گردد ،
 بالاخره دوران زندگانیهای جسمانی خویش را پایان یافته می بیند ،
 و از آن پس در عداد ارواح عالی یا فرشتگان بشمار آید و برای ابد از لذت سعادت کامل و نهائی برخوردار خواهد بود.

۲۸- خداوند افراد بشر را که روی زمین بزندگانی پرمهراتی
 ادامه میدهند بی راهنما نمیگذارد و يك روح حامی یا فرشته نگهبان مراقب هر فرد بشر است که میکوشد ویرا براه راست هدایت کند .
 بعلاوه ارواح عالی را گاه بمأموریت زمینی گسیل میدارد که با قالب جسمانی زندگی کنند تا راه رستگاری بدیشان بنمایانند و بشریت را بسوی ترقی رهبری کنند.

خداوند هر چند قوانین خود را در لوح ضمیر ارواح منقوش ساخته است، مع الوصف باز صلاح میداند که گاه بگناه قواعدی را با بیان مفهوم تر بجهان نیان اعلام دارد، چنین است که در هر عصری رهبر

یارسولی بمیان آدمیان میفرستد تا بفرخور فهم زمان و کیفیت مکان تفسیر معانی نمایند.

۲۹- روان پژوهی در عصر حاضر برای بشر بیشتر قابل درک است، چون علم را بفلسفه افزوده و از طریق شواهد مسلم بقاء روح را مدلل داشته و آنچه را که انبیاء بکنایه و معما گفته اند بی پرده توصیف میکند.

روان پژوهی حقایق مجهول یا مطالبی را که ناروا تعبیر میشد با استدلال منطقی وصف نموده وجود عالم نامرئی ارواح را عملاً ثابت میکند و رموز سرنوشت آینده را فاش میسازد. روان پژوهی آمده است با فلسفه ماده پرستی که طغیانی بر علیه قوانین الهی است مبارزه کند و میکوشد که فضیلت مهرورزی را میان آدمیان اشاعه دهد.

۳۰- روان پژوهی نوری نیست که بتازگی تابنده شده باشد، اما نوری است که جدیداً صدچندان درخشانگی یافته چون در همه اکناف عالم توسط آنانکه حیات زمینی داشته اند پرتو افشانی میکند. روان پژوهی آنچه را که تا چندی پیش در تاریکی و در خفا بوده اکنون علنی میسازد، به تفسیرهای آلوده با شتاب پایان میبخشد، و بایستی بشریت را زیر لوای يك عقیده و ایمان واحد متحد کند، چونکه خدای بزرگ یگانه و قوانین الهی برای همگان یکسان است.

۳۱- بطور کلی عواملی که رنجها و گرفتاریهای بشر را بوجود میآورد زائیده اخلاق رزیده و مخصوصاً غرور و خود خواهی است.

انسانها در اثر اصطکاک خلق و خوی ناپسند و نکوهیده پیوسته ایجاد شمر نموده و یکدیگر را رنجور و گرفتار میسازند ، و بدین- ترتیب متقابلا ملول و تنبیه میشوند ، لیکن اگر فضیلت مهرورزی و فروتنی جانشین خودخواهی و غرور گردد ، بیقین هیچکس در مقام ایذاء هممنوع بر نیاید و هر فردی حقوق دیگران را همچون حقوق خویشتن محترم شمارد ، آنگاه اتفاق و عدالت بطور مسلم همه جا گسترش یابد.

۳۲ - خودپرستی و غرور را که گوئی غریزی بشر است بایستی رفته رفته از دلها بیرون ساخت. بنا بر ارادهٔ پروردگار یگانه گروهی کثیر از ارواح گذشتگان موظف و مأمورند که حکمت روان پژوهی را از طریق علمی و عملی برای بشر مدلل دارند تا بدانوسیله آئین مهرورزی اشاعه و تعمیم یابد و در دلها بمرور جانشین غرایز غرور و خودخواهی شود.

۳۳ - گوئی تحول زمین بمقامی رسیده است که بایستی بگذشت زمان جایگاه صلح و صفا گردد. هنگامیکه مشیت الهی مقرر دارد ، ارواح خبیث را دیگر یارای دسترسی بدنای زمینی نخواهد بود که بزبان نیکان آشوبی بپا کنند. در این صورت ارواح کم رشد زمینی بعوالم عقب افتاده تر انتقال یابند تا زندگانیهای متعدد و مشکل تری طی کرده و در راه بهبود وضع خویشتن ابراز مجاهدت و لیاقت نمایند.

ارواحی که بعوالم عقب افتاده تر کوچ داده میشوند قوم و نژادی تشکیل میدهند که نسبت ببومیان محلی روشنفکرترند، و مأموریت خواهند داشت که ساکنین عقب افتاده آنعوالم را بیاری آموخته‌های قبلی خود بسوی ترقی نسبی رهبری نمایند.

دسترسی بعوالم برتر برای هیچ روحی امکان پذیر نیست مگر آنکه با فعالیت خود احراز شایستگی کند و بدین ترتیب مرحله بمرحله از عالمی بعالم برتر انتقال یابد تا بمرحله‌ای از تکامل برسد که دیگر احتیاجی بحیات مادی نداشته باشد.

هر گاه زمین بمنزله عالم برزخ بشمار آید، عوالم عقب افتاده تر که ارواح کوچ یافته بدانها منتقل شوند جنبه دوزخ دارد؛ اما دوزخی که امیدواری همیشه در آن پاینده است.

۳۴ - در اوانی که جماعات محکوم به تبعید از عالم زمینی کوچ داده شوند، نسل جدیدی در این کره بوجود آید که معتقداتی بر اساس تعالیم روان پژوهی دارد، و چنان است که گوئی زمان پیش-تازی در این زمینه هم اکنون فرارسیده است.

اصولی چند از حکمت روان پژوهی

۳۵ - هدف و مقصود اساسی که روان پژوهی تعقیب میکند بهبود بشریت است، در اینصورت فقط چیزهایی باید از آن انتظار داشت که ترقی و تعالی سطح فکر و اخلاق را متضمن باشد.

۳۶ - روان پژوه حقیقی آن نیست که پدیده‌های روحی را باور دارد، بلکه آنست که تعالیم ارواح را بکار آرد. ایمان و اعتقاد بچه‌کار آید اگر نتواند مؤمن را گامی بسوی تکامل پیش براند و معتقد را نسبت بدیگران مهربان‌تر سازد؟

۳۷ - خودخواهی و خودستایی، کبر و غرور، حرص و جاه‌طلبی، کینه و غیبت، افترا و ریا، غبطه و حسد، این است گیاهان سمی که در ضمیر کسان روئیده و ضرورت دارد همه روزه برگی چند از آن ریشه کن شود. نوشداروی این سموم همانا مهرورزی و فروتنی است.

۳۸ - روان پژوهی تنها برای آنکسی نافع است که از وی گفته

شود امروز بهتر از دیروز است .

۳۹- هر قدر که انسان بمال و مکنت موقت زمینی اهمیت دهد کمتر بحیات روحی معتقد است . تردید بآینده شخص را بر آن میدارد که در این عالم مادی تامین شادی و ارضای شهوت خویش نماید، ولو آنکه بزبان دیگران تمام شود.

۴۰- مصائب زمینی بمنزله داروی شفا بخش روح و از عوامل رستگاری اومیباشد، مانند عمل دردناک جراحی که وسیله نجات بیمار و بازگشت سلامت او است.

۴۱- بهنگام گرفتاریها توجهتان عطف بدردمندان گردد نه بر نیکبختان ، آنگاه بیندیشید که چگونه توانید آلام افزون آنانرا تسلی دهید .

۴۲- یأس مطلق فقط افرادی را جایز است که فنای کامل را بوقوع مرگ قائل باشند، اما کسیکه بقاء روح را معتقد است نومیدی برای او چه معنی دارد؟

۴۳- افراد بشر اغلب اوقات خویشان عامل نگون بختیهای زمینی خویشند. آنان اگر بسر چشمه مصائبشان بیندیشند، در خواهند یافت که پیش آمدهای ناگوار زندگانی ایشان بیشتر نتیجه فقدان دور اندیشی وزائیده طمع و غرورشان بوده، یعنی بعلت سرپیچی از مقررات الهی بچندان گرفتاری دچار آمده اند .

۴۴- نیایش و دعا بمقصود سپاس و پرستش پروردگار است .
نیایش خداوند یعنی توجه بخداوند، یعنی کوشش برای تقرب بدرگاه الهی، یعنی ارتباط با پروردگار و توسل بذات او .

۴۵- هر آنکه با کمال اعتماد و خلوص نیت نیایش کند قطعاً در مقابل وسواس شر قوی تر است ، پس خدای بزرگ ارواحی نیکو جهت رهبری و یاری او مامور نماید. هر زمان که چنین مدد با کمال خلوص نیت استغاثه شود قطعاً با جابت میرسد .

۴۶- فقط نیکو نیایش کردن سزاوار اهمیت است، نه زیاده روی در دعا و ثنا. بسیارند افرادی که تصور میکنند رستگاری آنها در دعای طولانی است ، و حال آنکه بمعایب خویشتن هر گز نظاره و توجه نمینمایند . نیایش برای این گروه بمنزله نوعی سرگرمی و مشغله است ، در صورتیکه وسیله و فرصتی جهت مطالعه و تعمق در خویشتن بایستی باشد.

۴۷- کسیکه مغفرت از درگاه پروردگار طلب نماید، گناهاش هر گز بخشوده نشود جز آنکه تغییر رفتار دهد . شایان ترین طریقه نیایش پروردگار پندار و رفتار نیکو داشتن است، زیرا ارزش کردار بمراتب افزون از گفتار است .

۴۸- ارواح نیکو همگی توصیه به نیایش و توجه فکر بدرگاه احدیت میکنند .

۴۹- ارواح غیر مترقی از بازماندگان نشان تقاضای دعا و توجه میکنند که شاید وسیله تسکین مصائبشان شود .

دعا هرگز نمیتواند احکام سرنوشت را دگرگون سازد ، اما وقتی ارواح متالم مشاهده نمایند که دیگران متوجه آنانند خویشرا کمتر یکه و تنها دیده و تاحدی احساس آرامش مینمایند ، و این احساس اسباب تقویت روحیه ایشان است . بمتابعت از قانون تکامل همگانی ، همینکه توجه و امیدی در ضمیر پیدا شود تمایل فطری روح تحریک میگردد که از طریق توبه و ترمیم گذشته بترقیاتی نائل آید ، پس آنگاه از فکر شرّ بمرور آسوده شود و راه خود بسوی تعالی پیش گیرد .

۵۰- هر کسی بهتر است بفرخور معتقدات خود و بنحویکه مناسب تشخیص دهد خدای را نیایش کند ، زی-را مراسم ظاهر فاقد اهمیت است . شرط اساسی برای نیایش صحیح همانا خلوص نیت است و فقط یک لحظه سپاس فکری بیش از ساعتی گفتار زبانی که بدان دل نبسته باشند ارزش دارد .

۵۱- خداوند افرادی از بشر را مقتدر و قوی میکند تا پشتیبانی از ضعیفان کند ، اما زورمندی که ضعیف آزاری بنماید بدان میماند که طغیان از فرمان الهی کرده باشد . چنین فردی قطعاً بمکافات کردارش میرسد و نهایت نادم خواهد شد ، بعلاوه چه بسا ممکن است طی همین دوران حیات زمینی شاهد کیفر اعمال خویش شود .

۵۲ - ثروت بمنزلۀ امانتی است که ثروتمند فقط از بهره آن منتفع میشود، چون هرگز کسی ماترکش را بگور نمیبرد. صاحب ثروت نسبت بکیفیت مصرف آن مسئول است و بایستی بداند که بفرآخور احوال بمکافات اعمالش میرسد.

۵۳ - ثروت آزمایشی بمراتب مشکلترو خطرناکتر از تنگدستی و فقر است، چون از طرفی ثروتمند را بزیاده روی و استفاده مذموم وسوسه میکند و از طرف دیگر مسلم است که خودداری دشوارتر از تحمل اجباری است.

۵۴ - غبطه باحوال مرد جاه طلب که کامیابی یافته یا بحال ثروتمندی که نظری جزارضای شهوت نفس ندارد کاری عاقلانه نیست، زیرا عاقبت آنها بطور مسلم اسف آور است. ارواح گذشتگان از اوضاع و احوال حیات زمینی و سرنوشت بعدی خودسر گذشتہای عبرت انگیزی روایت کرده اند که مؤید این حقیقت است: هر آنکه برتری جوید و سوء استفاده کند سرنگون شود، ولی آنکه همواره فروتنی پیشه سازد سر بلند گردد.

۵۵ - همواره مردم دوستی شعار خودسازید، بی منت بردشمان ببخشائید، بردیگران چنان کنید که بر خویشتن روا دارید. این اندرزا و بسیاری پندهای مشابه را در یک جمله میتوان مختصر کرد: آئین مهرورزی را مراعات کنید.

۵۶ - مراعات آئین مهرورزی منحصر بدادن صدقه نیست. آئین مهرورزی سه طریقه اجرا دارد : از طریق فکر و نیت ، از طریق لحن و گفتار ، از طریق رفتار و کردار. **مهرورزی بفکر و نیت** چنانست که از خطای دیگران چشم پوشی و از قضاوت همموع احتراز شود ، **مهرورزی بلحن و زبان** آنکه مردم گرفتار را دلداری و تسلی دهید و از گرفتاری که بزیان دیگران است خودداری نمائید ، **مهرورزی بر رفتار و کردار** بدان ترتیب است که با بذل وقت و مال در حدود توانائی بدستگیری و یآوری همموع بشتابید .

۵۷ - فقیری که قوت روزانه را با درمانده تراز خویش تقسیم کند در نظر پروردگار احسانکار تراز کسی است که از مازادش بدون محرومیت خود چیزی بذل نماید .

۵۸ - هر آنکه در دل حس " کینه و عناد یا تنفر و حسد پروراند هر گز در زمره مهرورزان بشمار نیاید .

۵۹ - ای انسانهای متعلق بهر نژاد ، بهر قوم ، بهر آئین و بهر رنگ ، شما همگی یکسانید ، چون خدای بزرگ یکسان همگی را نزد خود میخواند . ایمان و شیوه عبادتتان هر چه باشد ، دست یگانگی بهم دهید و از تکفیر یکدیگر بپرهیزید ، چونکه تکفیر یک تخلف بارز از قانون مهرورزی و احسان است .

۶۰ - تا زمانی که خود خواهی بر بشر حکومت دارد انسانها همگی با یکدیگر در جنگ و ستیزند ، و حال آنکه آئین مهرورزی همه

جوامع را بصلح و صفا دعوت میکند .

سعادت بشریت فقط وقتی تامین است که مهرورزی آئین اساسی جماعات شود . آئین مهرورزی به تنهایی قادر است که تضمین سعادت ابدی کند ، چونکه خود بخود شامل تمام فضائلی است که شخص را بتکامل میرساند . وقتیکه مهرورزی بتمام وسعت معنی مراعات گردد ، جایی برای غرور و خود خواهی یا کینه و حسد یا غیبت و ریا دردلها باقی نخواهد ماند و علاقه بمقام و مکنت دنیوی دیگر محمل و موردی نخواهد داشت ، بدین سبب است که **روان پژوهی** چنین شعار دارد :

بدون مهرورزی رستگاری نیست

هان ای دیرباوران ، شما مختارید که ارواحرا استهزاء نمائید و به آنانکه واقعیت پدیده های روحی را تایید میکنند بخندید . اما آیا جسارت دارید این شعارروان پژوهی را که از تعلیمات ارواح و ضامن تامین جانی و مالی ما و شماست استهزاء کنید ؟ یقین است که هر گاه اصول مهرورزی یکباره رخت از جهان ببرند ، انسانها همگی بخون یکدیگر تشنه میشوند ، و شما شاید خودتان از نخستین قربانیان خواهید بود .

یکی از ارواح چنین اظهارداشته: « میزهای گردان را مسخره کردند ، اما هر گز کسی را جسارت استهزاء فلسفه و حکمتی که از آن برخاسته است نخواهد بود . » شاید ایراد نمائید که این حکمت کهنه و قدیمی شده است ؟ چه بهتر که کهنه و قدیمی باشد ، چون

قدمت آن ثابت میکند که متعلق بهممه اعصار است و مقصر افراد بشرند که تا کنون از مراعاتش خودداری نموده اند. فقط قواعد و اصولی را میتوان مسلم و حقیقی دانست که طبیعی و ابدی باشند، و این حکمت نیز از آن جمله است. در حال حاضر تنها وظیفه روان پژوهی یادآوری مطلع و اثبات علمی مدعا از طریق تجربه و شواهد است. ارواح نه تنها برای یکنفرزنده، بلکه در تمام نقاط و برای عموم کسانیکه در صدد تحقیقند اعلام میدارند: «باور کنید، تمام کسانیکه شما مرده می پندارید از شما زنده ترند، چونکه آنچه را شما نمی بینید آنان می بینند و آنچه را که شما حس نمی کنید آنان احساس مینمایند. در بین ارواحی که وارد گفتگو با شما میشوند میتوانید اقربا و دوستان خود را که گم شده تصور مینمائید پیدا کنید. افسوس بر کسانیکه مرگ جسم را نشانه فناى شخصیت پنداشته و عمری ببطالت میگذرانند، چون دیری نمیپاید که با نهایت تاسف متوجه اشتباه خود میشوند. افسوس بر کسانیکه تخطی از آئین مهر ورزی نمایند، چون طولی نمیکشد که خویش صدچندان دچار ستمهایی میگرددند که در حق مردمان روا داشته اند.»

اکنون صدای ارواح معذب و ماتمزده را نیز گوش کنید: «ما رنج میبریم که از قدرت پروردگار غافل و از رحمت بی نهایتش بیخبر بوده ایم، ما رنج میبریم از غرور خودخواهی و لئامت و سایر غرائز نکوهیده که موفق بترك آن نگردیده ایم، از جوریکه در حق دیگران روا داشته ایم و از عدم رعایت آئین مهرورزی فوق العاده در رنج و شکنجه ایم.»

حال ای دیرباوران و منکرین ، حکمتی که چنین چیزها می-
آموزد آیا خنده آوراست یا جدی و زیان آوراست یا مفید؟ حتی اگر
فقط جنبه نظامات اجتماعی را در نظر داشته باشید ، جواب دهید آیا
مردمی که از این حکمت متابعت نمایند بهتر و خوشبخت ترند یا
کسانی که غرور و خود خواهی پیشه سازند ؟

تفسیر رباعیات خیام

در سالهای قبل، طی آزمایشهای ارتباطی با ارواح در گذشتگان، مدتی چند با روح حکیم عمر خیام اخذ رابطه شد. وی چنین اظهار میداشت که در حیات زمینی ابتدا بتقلید از معتقدات محیط خود سخت پابند تعصب دینی بوده و تعبداً عموم خرافات رایج را میپذیرفته، تا اینکه در کسب فضل و تحصیل علم بترقیاتی نائل آمده و از آن پس به سستی عقاید خرافی توجه یافته و یکباره ترك دین و ایمان گفته است. اما بمرور که در مطالعات علمی و نجومی و طبیعی عمیقتر شده دریافته است که در عالم وجود عدالت و نظم مطلق برقرار بوده و منطق حکم میکند که اختلافات جاری در اجتماعات انسانی هم بایستی منطبق با عدالت و نظم جهانی باشد، در اینصورت عدم توفیق بشر را در حل این معما نباید دلیل بر استقرار بیعدالتی و تبعیض دانست. بدین جهت وی کوشیده است که تمام مذاهب و روایات و فرضیههای فلسفی را مطالعه نماید که شاید بطریق صواب راه یابد، تا عاقبت پاره‌ای

اصول روان پژوهی آشنائی یافته و خود نیز کم و بیش با ارواح گذشتگان تماس داشتند است .

خیام میگوید که رباعیات خود را در هر زمان متناسب با تصوراتی که در آن موقوع داشته است سروده ، در این صورت جای تعجب نیست که روایح مختلف از رباعیات او بمشام میرسد ، خاصه آنکه میدانیم اشعار وی غالباً با آثار شعرای دیگر مخلوط شده و احیاناً در رباعیاتش حك و اصلاحاتی نموده و قلب معانی کرده اند .

از روح خیام تقاضا شد که رباعیات خودش را از اشعار مشابیه جدا سازد . بدین منظور از روی کتابی که در دست بود رباعیاتی که بوی نسبت داده اند قرائت گردید . خیام تعدادی از آنها را بکلی مردود شناخت ، بعضی ها را بدون تغییر پذیرفت ، عده دیگر را اصلاح کرد و بالاخره در قبول یا رد چند رباعی تردید داشت . سپس وی پیشنهاد نمود که رباعیات سابقش را حاضر است از طریق محابره مدیومی تفسیر نماید و اجرای این کار مدتی نسبتاً دراز بطول انجامید . در ضمن چند بار طی جلسات ارتباطی وقایعی پیش آمد که توجه شرکت کنندگان جلسه را جلب نمود و بدان مناسبت روح خیام بتقاضای حضار فی البدیئه رباعیات جدیدی در توصیف واقعه میسرود .

اینك چند رباعی از آثار زمان حیات خیام با تفسیر ماوراءقبری آنها بعنوان نمونه در صفحات آینده درج میشود .

(۱)

اجزای پیاله ای که درهم پیوست
بشکستن آن روا نمیدارد مست
چندین سروپای نازنین و کف دست
از بهر که پیوست و بگین که شکست؟

این رباعی هنگامی سروده شد که هنوز با عالم ارواح ارتباط نداشتم و در حیرت بودم که اینهمه موجودات دنیای لایتناهی بی شبهه آنچنانکه انسان خودخواه گمان دارد تنها بخاطر او و برای استفاده او آفریده نگردیده و برهر بیننده عیان است که حتی نوع بشر، یعنی موجودی که خویش را اشرف مخلوقات خواند، همچون سایر جانداران عمرش بعد از چندی بسر آید و سپس اجزاء کالبدش از هم بگسلد و بظاهرو بنقصان و کاستی رود، حال آنکه چیزی نفیس ساختن و پس از لختی بشکستن عملی ابلهانه و کاری بی ثمر است. اما فعل پروردگار توانا یا دست مقتدر روزگار را احمقانه و بی پروا نمیتوان پنداشت و قواعد و اصولی را که نظام عمومی و مطلق گیتی بر آن استوار و خواسته قادر متعال یا احکام بی زوال طبیعت است جاهلانه نمیتوان انگاشت. صانعی که اینچنین بدایع بوجود آورد، بی شبهه عقل فراوان و کیاست بی پایان دارد، و عاقل را هرگز گمان نتوان برد که کاری بی علت

و سبب انجام دهد و اثر را بیجهت بقنا محکوم سازد.

هر گاه ادعا شود که صانع زبردست روزگار تنها بخاطر دلخوشی و هوای نفس خود، بدون قصد معین و دلیل مبرهن، موجوداتی بوجود آورد و سپس از هم متلاشی سازد که خویشتن شادمان دارد، لازم آید که وی بسی جاهل تر و پست تر از بیمقدارترین افراد بشر پنداشته شود. لیکن هیولائی که بدین پایه بوالهوسی و جهالت برسد کجا تواند صاحب فراست و علم و کیاست باشد، و بدون هوش و دانش چگونه تواند اینچنین مصنوعات بدیع بوجود آورد؟ بدین جهت بطلان ادعایی چون و چرا مسلم است و نحوه پیدایش موجودات و مخصوصاً علت حیات و ممات ناپیدا.

اما اگر بتصور آید که دانای دهر کسانی را بمحبت یا عداوت حیات بخشد و بمیراند و سپس نوبت بدیگران برساند، غیر از وهم بوالهوسی و جهالت، که بحکم منطق بطلانش مسلم است، دوپندار دیگر بنظر آید: نخست آنکه آدمی قبل از تولد جسمانی هستی داشته، دیگر آنکه کردگار توانا یارست مقتدر روزگار باید بمنزله مظهر تبعیض و ظلم و جنایت شناخته شود.

پندار قدمت هستی بر تولد جسمانی بدانجهت بوجود آید که بفرض آمده است صنعتکار روزگار از راه عظوفت یا خصومتی که نسبت بگروهی دارد زندگانی جسمانی بدیشان ارزانی گرداند. در اینصورت موجودیت قبل از حیات زمینی بی چون و چرا آشکار و مدلل میباشد، چون کینه یا مهرورزی بر غیر موجود بی شبهه ممتنع و بدین علت قدمت هستی بر ولادت جسمانی مسلم است. اندیشه موجودیت بشر قبل از

تجلی او در عرصه حیات زمینی بدین نتیجه رساند که روان پیش از تولد انسان هستی داشته است، در این صورت ناگزیر روح را بر کالبد قدمت و مزیت است. پندار دوم که مبتنی بر فرض تبعیض است بدان سبب بنظر آید که افراد بشر بطور برابر دارای فضائل و وسائل نیستند که یکسان از نعمتهای دنیوی بهره بر گیرند. ظلم و تبعیض فاحش در هر مکان و هر زمان از گهواره تا گورستان بنحو سرسام آور در باره افراد بشر حکمفرما می بینیم. از یکطرف تفاوت فاحش در محیط ولادت و لوازم تعلیم و تربیت و شرایط زندگی فردی آشکار و از جانب دیگر اختلاف فراوان در فهم و درایت و استعداد های ذاتی و جسمانی هویدا می باشد که بجز بیعدالتی مطلق و مسلم نتوان نامی بر آن نهاد. لیکن پروردگار و یادست روزگار را که چنین نظم و اعتدال کامل در دنیای هستی برقرار ساخته است بحکم منطق نمیتوان غیر عادل پنداشت، از این رو مظالم آشکار حیات زمینی را علت و حکمتی باید انگاشت که چون پیدا و درک شود از بسیاری رموز و معماها پرده بر گیرد.

مدتی دراز بدینگونه اندیشهها بسر میبردیم و هر آنچه در باب پیدایش جهان و زندگی انسان بحکایت و روایت آمده در ادیان یا آثار دانشمندان ذکر گردیده است آموختیم، شاید بطریقی راه یابم که قرین صواب باشد و بدینهمه تناقض فاحش جواب گوید. عاقبت بیاری بخت بیدار بمعرفت واقعی که علم بکیفیت حیات روحی بر اساس قانون تکامل تدریجی میباشد دست یافته و در مظالم دنیای جسمانی عدالتی مطلق و خیر خواهانه حکمفرما و آشکار دیدم، سپس علت حیات و ممات زمینی و همچنین تکلیف زندگی جسمانی را فهم و استنباط نمودم.

(۲)

در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست
آنرا نه بدایت نه نهایت پیدااست.
کس می نزند می در این معنی راست
کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست.

دنیای مادی که همچون کاروانسرا قافلهٔ زندگان جسمانی را گروه گروه در دل خود مسکن دهد و پس از چندی نوبت بگروه دیگر ارزانی دارد، از لحاظ زمان و مکان آنرا ابتدا و نهایت نتوان بگمان آورد. ابناء بشر که در این کاروانسرای دودریکچند با خواری و زاری مسکن گیرند و نوع خود را ارجح و اشرف مخلوقات انگارند، عجیب غافل از مبداء و مقصد سفر بسر میبرند و چگونه از علت و مقصود این رحل اقامت بی‌خبرند.

جمع کثیری بدون تفحص و تفکر هر آنچه را که در خور ادراک ساده دلان گفته شود کور کورانه نص " صریح حقیقت پندارند. اما جماعت دیگر که خویشتن صاحب فضل و دانش خوانند، چون منحصراً در بارهٔ عوامل مادی غور نمایند بی‌شبهه در کشف قواعد و رموز مافوق مادی بکامیابی نرسند، و بدین علت از راه تعصب علمی وجود هر گونه عامل غیر جسمانی را منکر شوند. اینان که فلسفهٔ خلقت

و فنا را نابجا میدانند، عجب برخلاف عقاید خود جهد دارند که شخصیت و مشاعر آدمی را بفرا رسیدن مرگ یکباره بعدم محکوم سازند بدین عنوان که مشاعر انسان اثری از فعل و انفعال ترکیبات مادی جسم است و چون بدن از حرکت بازماند ناگزیر ازوی سلب اثر شود. آنان غفلت دارند که فعل و انفعال ترکیبات مادی مبتنی بر قواعد ثابت است و آثار حاصله همه وقت یکسان و یکنواخت، و حال آنکه نیروی ادراک و اراده و فکر بشر همواره متغیر و هر لحظه بصورت دیگر جلوه گر شود و از قاعده یا عامل ثابت نتیجه غیر ثابت هرگز بظهور نرسد. بعلاوه بطور قطع نیرو را بر ماده رحجان و مزیت است که آنرا بفعل و انفعال و بروز آثار و ادار میسازد. در اینصورت نیرو باید علت و سبب تلقی گردد و جسم مادی بمنزله اسباب و آلات شناخته شود، نه آنکه سبب را نتیجه و مخلوق اسباب تصور کنیم یا از جسم بی درایت اثر و خاصیت عاقلانه و غیر جسمانی انتظار داریم. تصور و پندار آدمیان غالباً بدین منوال راه خطا می پیماید، و چنین است که رمز مرگ و حیات یا عاقبت و سابقه زندگی جسمانی را جمعی از طریق معتقدات تعبدی و برخلاف اصول مسلم علمی حکایت و روایت کنند و گروه دیگر بدون ذکر دلیل هر گونه توضیح ماوراء مادی را غیر قابل تحقیق و تأمل دانند. هر دو دسته چندان پای بند خودخواهی و تعصبند که حتی حاضر نیستند درباره حکمت و اصولیکه جمع هر دو نظر باشد و باروش و اسلوب علمی وجود عوامل و عناصر غیر مادی را اثبات نموده و مفتاح معماهای حیات و ممات را بنمایانند توجه و غور کنند.

علم الروح که در تاریخ بشر سابق طولانی دارد و بموازات ترقیات علمی بر قطعیت دلائل و شواهد آن همه روزه افروده میشود بسهولت علت شگفتی‌های زندگی مادی و مفتاح رموز حیات و ممات را آشکار میسازد، اما تأسف است که تعداد آزاد فکران معدود و شیوه آزادگی هنوز در جامعه مطرود است و با وجود رواج تعصب علمی و مذهبی استفاده عمومی از تعلیمات معرفت‌الروح مقدور نیست.

(۳)

از بهر سپهر خاطر-رم روز نخست
لوح و قلم و بهشت و دوزخ میجست.
پس گفت مرا معلم از رای درست
لوح و قلم و بهشت و دوزخ باست.

هنگامی که هنوز آشنا بمعرفت الروح نبودم مطابق معمول آن زمان همه چیز را حمل بتقدیر میکردم و میکوشیدم که احکام علمای مذهب را بکار بندم تاخویش را از دورخ برهانم و به بهشت رسانم. اما چون بمعرفت الروح آشنا گشتم و رابطه باعالم ارواح برقرار ساختم، معلم روحی مرا دلالت کرد که معتقدات سابقم همگی مقرون بتوهم وغالباً بدون اساس و حقیقت است، و دانستم که قضا و قدر یا بهشت و دوزخ بوجهی که مشهور عوام است الفاظ بیمعنی و زاده افکار ضعیف ورنجور بیخردان میباشد. چرخ فلک هرگز سرنوشت و یاراه و رسم زندگی برای کسی معین نکند و تقدیر الهی بسود بعضی و بزبان دیگران زمینه سازی نماید و پندار یا کردار و رفتار هیچ فردی در روز ازل مقرر و مقدر نشود، زیرا پیروی از این رویه تحقیقاً ناقض اصول عدالت و نظام عمومی جهان میباشد.

سرنوشت حقیقی آنست که روح بعد از آگاهی بسوابق رفتار

و کردار خود و پس از تشخیص پایه ترقیات و نواقص باطنی خویش، یعنی بعد از وقوف به تیرگیهای اخلاقی و غرایز حیوانی که هنوز موفق بدفع قطعی آن نگردیده است، بمنظور مزید تجربه و پیمودن مراحل ترقیات بعدی آماده بطنی یکدوره زندگانی نوین زمینی و تحمل مصائب شدیدی که در بردارد میگردد.

از این رهگذر تمام مصائب و موانعی که هر فرد بشر در دوران عمر جسمی با آن مواجه گردد بنفع ترقیات آینده و با موافقت و اختیار قبلی او بوده، در اینصورت کجا سزاوار است که يك وجود خارجی را مسئول توفیق و سعادت یا نومیدی و نگون بختی خویشتن بدانیم که از در دوستی یا عداوت جمعی را بیعلت قرین آسایش و فراغت و گروهی را بیدلیل گرفتار زحمت و زلت ثبت نماید؟ لوح و قلمی که روایت شده فرشته ثبات در دست دارد بحقیقت در نهاد ما موجود و همان ضمیر یا وجدان ماست، و نیز سرنوشت فردی که حکایت است در روز ازل معلوم و مقدر گردیده بواقع همان بر نامه و نقشه عمومی حیات زمینی است که هر يك قبل از تولد جسمانی بفراخور احوال و نیات خود با کمک و راهنمایی ارواح عالتر اختیار و طرح میکنیم. دوزخ و بهشت واقعی در وجود یکایک ما موجود است. خوی پسندیده یا کردار نکوهیده چندان نشاط یا تألم روحی ببار آورد که نعمتهای بهشتی و عذابهای دوزخی آنچنانکه بوصف آمده و موعود است در برابر آن بی اثر و بیمقدار میباشد.

روح را زندگی در محیط زمینی دوزخی دیگر است که چون در بند قالب جسمانی گرفتار آید با نواع محدودیتها و قیود اجتماعی و تحمل

شکجه‌ها مقید گردد و موظف شود که همواره در تلاش روزی رنج برد تا بلقمه نانی سدّ جوع کند. آنکه بسی بضاعت است پیوسته از تنگدستی نالان و دیگری بامصیبت مال اندوختن و ثروت افزودن دست بر گریبان است. ابناء بشر، از کوچک و بزرگ، بیمار و تندرست، توانا و ناتوان، مظلوم و ظالم، دانا و جاهل، همگی از زندگانی خود ناراضی و برای تامین آسایش و رفاه خود بانواع حیل متوسل میگردند، ولی بعد از رفع هر مشکل بمصائب تازه دچار شده و عاقبت بجز ناراحتی بهره بر نمیگیرند.

آسایش و نشاط بهشتی ارواحی را نصیب شود که در پی تجربیات مکرر و ناگوار زمینی شهوت و خوی حیوانی رایکباره بدور انداخته و ترك علائق جسمانی گفته‌اند. شغف و نشاطی را که از مصاحبت ارواح پاک نصیب شود با لذات بی‌ارزش شهوانی که فریب خوردگان از آمیزش با حوری و غلمان انتظار دارند هرگز نمیتوان قیاس نمود. شراب کوثر و باغ مشجر و میوه‌های بهشتی کجا تواند با وجد و سعادت توصیف ناپذیری که روح مصفا در پی مردم دوستی و نکوکاری بنحو اشدّ احساس میکند برابری نماید؟ وانگهی از اینهمه نعمتهای بهشتی که وعده داده شده، روحی که قالب جسمانی را ترك گوید و از همه گونه شهوت و اشتیهای حیوانی عاری گردد چگونه تواند تمتع جوید؟ باید دانست که حقیقت نهایت عالی‌تر و عظیم‌تر از آنست که معروف زمینیان میباشد، زیرا لذت و نشاط و سعادت که به تناسب و بهمیزان تصفیه و ترقی تدریجی نصیب روح گردد بهیچ مقیاس زمینی بوصف نیاید و کیفیت آن با ادراک جسمانی هرگز قابل استنباط نباشد.

هوشیار باش و جز خویشتن احدی را مسئول کردار و توفیق
و ناکامیهایت مپندار، پاداش اخروی بصورت لذات جسمانی انتظار
مدار، از بخت بدو تقدیر نامسعود هرگز شکوه و شکایت منما ، و
میدان که سرنوشت تو و دوزخ یا بهشت تو در نهاد تو و بدست
خودت سپرده شده و وجدانت تنها قاضی پندار و کردار تو و در
عین حال سخت‌ترین و منصف‌ترین مجری عدالت مطلق است.

(٤)

دارنده چو تر کسب طبایع آراست .
باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست ؟
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود ؟
ور نیک نیامد این صور عیب کراست ؟

در این رباعی بصورت ظاهر عیبجوئی از خالق یا صانع شده که بشر بمقتضای فهم و بر پایه تصورات خود توصیف کرده و در خیال مجسم ساخته است . اما قصد بحقیقت این بوده که بصاحب نظران بفهمانم صنعتگری که توانائی دارد موجوداتی چنین صاحب ادراک و طبایع بوجود آورد بی سبب بزوال محکومشان نسازد یا بی جهت و تبعیضی در حقشان روا ندارد .

هر گاه صانع زبر دست روزگار در خلقت موجودات راه اشتباه نیموده مخلوقش صورت کمال و نیکو داشته ، در این صورت بچه علت موجودی کامل و نکو را چندین عذاب دهد و یا از چه سبب وی را بمکافات اخروی تطمیع و تهدید نماید ، حال آنکه نیکو هر گز بجز نکو نکند و جزای بد وی را نصیب نباید گردد ؟ اما خالق که مخلوق ناقص سازد و بپردازد ، وی را جوهر کمال نشاید دانست ، چون

عیب مصنوع نقص صانع را بهترین دلیل و گواه است . دیگر اینکه از مخلوقی ناقص نتوان اثر یا فعل نیکو انتظار داشت و در این صورت وی را مستحق تنبیه و عذاب نباید پنداشت .

پروردگار جهان بدانسان که در انظار عالمیان مجسم گردیده باید موجودی ناقص و بینهایت متکبر و ستمگر بنظر آید ، لیکن نفس واقع آنکه نوع انسان که خودش را اشرف مخلوقات خواند خویشتن پرستی بجائی رسانیده که خداوند را بقیافه و خلق خود به گمان آورده است ، حال آنکه اینچنین خالق بجز در مخیله خود خواهان و ساده دلان موجود نمیتواند بود .

اما مردم فهمیده چونکه اندکی بتأمل پردازند بدین گونه پندارها هر گز قانع نشوند ، بعلاوه چون در باب کیفیت و علت مظالم علنی که در دوران حیات زمینی نمایان است هیچگونه قاعده منطقی بیان و روایت نگردیده، آنان بیکباره گمراه شوند و موجودیت پروردگار و بقاء روح را بعد از مرگ جسمانی بکلی انکار نمایند . برای رفع مشکل و حل معما لازم است که در مرحله اول علل وجهاتی عاقلانه و منطقی مکشوف شود که تولد و مرگ را توصیف و اختلافات زندگانی افراد بشر را ایجاب نماید ، اما نه چنانکه راه تعبد باز پیموده شود و بر اساس مسموعات یا متابعت کور کورانه از گفتار دیگران و بمقتضای فهم ناقص فضل فروشان هر کسی بر معماهای حقیقی مشکلی بیفزاید و فرضیه یا روایتی ابلهانه عرضه بدارد که خرافات را شایعتر و ساده دلان را گمراه تر سازد .

بر لوح نشان بودنیرها بوده است
 پیوسته قلم ز نیک و بد فرسوده است
 گم روز ازل هر آنچه بایست بداد
 غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده است

از مردمی که بسستی و تن آسائی خو کنند و خود بدان دلخوش دارند که سرنوشت افراد بشر از روز ازل معلوم و مقرر گشته و نیک و بد هر آنچه پیش آید مقدر است میپرسم که اینهمه بی تابی چرا کنند و از هر مصیبتی که پیش آید چرا غمین و نالانند؟ دست تقدیر و روزگار که نحوه اعمال یا نتیجه کردار ما را پیشاپیش تحریر نماید و حوادث پنهان را پیش بینی کند کجا بخاطر ما و ملال ما تغییر رویه دهد؟ چون حال بدینمحوال است و اندوه وزاری بی ثمر، چرا روزگاری بتلخکامی گذرانیم و این عمر دو روزه را بر خویشتن ناهموارو بر نزدیکان ناگوار سازیم؟ اکنون که بشر را قدرت مبارزه با تقدیر نیست عاقلانه و شایسته تر آنکه عمری بشادمانی بسر آریم و پیوسته از اندیشه های ملال آور بگریزیم، باید مصائب و مشکلات مقدر را با روی گشاده و طبعی خندان متحمل شویم و خویشتن هر گز بضعف

و زبونی نمایانیم تا بیش از پیش آزرده نگردیم .
 ما را اعتقار بتقدیر و قضا ملزم سازد که همیشه خندان و رضا
 از پیش آمد زمان بسر بریم، حتی بدانچه کسالت و ملال آوردنیدیشیم
 و از آنچه اندوه و نومیدی ایجاد نماید گفتگو نکنیم و بر خویشتن
 زندگانی را ناگوار و بیهوده نسازیم . رنجوری ما بجز افسردگی
 یاران و افزایش ملال خاطر خودمان نتیجه نبخشد و در آنچه مقدر
 است تغییری حاصل نشود .

اما اگر ترا بمقدر اعتقاد نیست و فقط دانش و کوشش را شرط
 کامیابی و سعادت دانی ناگزیر شیوه خوشبینی باز بایستی شعار
 سازی و از غم و رنجوری همواره بپرهیزی . باید بجهد و شادمانی
 فرصت کوتاه عمر زمینی را بر گذار نمائی و پیوسته بکوشی که آشنا
 و بیگانه را بیاری خود خرسند و کامروا گردانی ، چون مسلم است
 که کامیابی و نشاط دیگران که تو در ایجاد آن سهیم باشی موجب
 مزید مسرتت گردد و حال آنکه تالم یاران بی شبهه متأثر سازد و
 رنجه خاطرت گرداند .

جا دارد که گفته شود افسردگی و ملال در عین حال کامیابی
 و ترقیات زندگانی جسمانی و روحانی را بوقفه و کندی دچار سازد
 چون مردم مغموم عموم و قایع و احوال و تمام حوادث و اعمال را
 بدیده بدبینی نظاره کنند و باشد که بسستی خوگیرند و بنومیدی با
 مشکلات زندگانی مواجه شوند ، در اینصورت مسلم است که قدرت
 مجاهدت و استقامت کافی نتوانند داشت و در نتیجه بتوفیق کمتر
 رسند و افزون افسرده و نوهید شوند . اما هر آنکه خاطر خویشتن

همواره شادمان دارد و بخوشبینی پیوسته روزگار را نظاره کند وی را هر گز حقد و کینه بدل راه نیابد و جز بعطوفت با مردم دیگر رفتار ننماید، و بدین سلوک بی شبهه در امور حیات جسمانی و زندگانی روحانی از توفیق حقیقی بهره مند شود .

این رباعی قبل از آگاهی بچگونگی سر نوشت روحی سروده شده ، و آخرین مصرع آن که میگوید در صورت اعتقاد بمقدرات ازلی کوشیدن بیفایده است با تعلیمات روحی مغایرت دارد . بطوریکه ضمن تفسیر رباعیات دیگر توضیح داده شده و همینجانبانیز بدان اشاره رفته است ، در هر عملی باید دور اندیشی و مجاهدت بکار رود و از نتیجه نامطلوب هر گز نومییدی بدل راه نیابد . هر چند کامیابی در مورد پاره ای از اعمال و اقدامات زمینی ممکن است قبل از تولد جسمانی مقرر و مقدر گردد ، لیکن این قاعده را دارای جنبه کلی نمیتوان پنداشت و دیگر اینکه حتی توفیق مقدر بدون مجاهدت و عمل حاصل نشود . سستی علاوه بر اینکه شخص را از نیل بکامیابیهای مقرر باز میدارد ، هزاران عیب دیگر واجد است که قطعا ترقیات جسمانی و روحانی را دچار وقفه میگرداند .

در عصری که من زندگانی جسمانی داشتم همه صحبت از تقدیر یا سر نوشت و دوزخ یا بهشت بود و مردم جاهل قدرت تشخیص نداشتند که تقدیر را با مکافات بسی منافات است، چون آن یکی فرض جبر میکند و این دیگری اختیار را قائل است . آنگاه که تقدیر حاکم بر نیات و کردار و ماحصل کار باشد ما را چه گناه که بحکم اجبار در پنجه قهار سر نوشت گرفتاریم ، و چگونه بخاطر ارتکاب افعالی

که بدان ناگزیر بوده‌ایم مکافات اخروی سزاواریم؟

دوزخ و بهشت اخروی بخاطر کیفر اعمال زشت و پاداش افعال خیر که بر غبت و اختیار در صحنه حیات جسمانی مرتکب شویم موعود است، و گر نه خدای را کجا سزاوار است چندان ستمگر بتصور آوریم که از یکطرف بقهر تقدیر ما را در حیات زمینی بگناه و صواب ملزم دارد و از طرف دیگر در عقبی بمکافات اعمالی که اختیار انتخاب نداشته‌ایم زجر و پاداش دهد؟ بشر بدان علت اصرار می‌ورزد که صرف نظر از استدلال نماید و قبول دو فرض متناقض کند تا بتواند هوای نفس را بدون ندامت آزاد گذارد، خدای را حاکم بر تقدیر و قهار و جبار میدانند تا زمه خویشتن از هر مسئولیت منزه و معاف انگارد، سپس در عین حال پروردگار را عادل خواند که مبادا ویرا بخاطر جرم جبری گرفتار عقاب گرداند. خوی خویشتن پرستی چندان انسان را مقهور ساخته که هرگز معترف بخطا نشود و گناه اشتباه و اهمال را احاله بتقدیر کند تا در مقابل مخلوق و خالق معصوم جلوه نماید، بیخبر از آنکه بدین نمط فقط خویشتن را می‌فریبد.

اما سر نوشت و تقدیر حقیقی آنچنانکه معمولاً بوهوم میرسد قهار نیست و چندانکه گمان می‌رود سلب اختیار بشر در افعال خیر و شر نمیکند. سر نوشت مرحله‌های مختلف فردی و خانوادگی و قومی و اجتماعی و دنیوی و جهانی دارد و جمله آنها بر یک هدف مشترك که متابعت از قانون تکامل تدریجی و همگانی است استوارند. از آنجا که سر نوشت فردی برای زندگان زمینی افزون سزاوار

اهمیت است و فقط در بعضی نکات تابع سرنوشت دسته‌جمعی می‌باشد، اینک بوصف چگونگی آن می‌پردازیم تا روشن شود که تقدیر چیست و اختیار کدام است .

عدالت مطلق پروردگار نمیتوانسته افراد بشر را بعضی کودن یا بد خو و برخی هوشمند یا نیکو بیافریند و نیز نمیخواسته که بدون احراز شایستگی همگی را از لحاظ فضائل علمی و اخلاقی کامل بوجود آورد ، از این رو ارواح را یکسان ساده و نادان هستی بخشیده ، در نهادشان نطفه همه گونه فضائل بودیعه نهاده و انگیزه تبعیت از قانون تکامل را از طریق اجرای قانون کار که هر دو از قوانین لایتغیر طبیعتند در فطرتشان برانگیخته است . بدین ترتیب ارواح ساده پا بصحنه حیات جسمانی گذارده و ناچارند تحصیل تجربه و فضائل علمی و اخلاقی کنند تا بمقامات عللی رسند و از سعادت ازلی بهره مند شوند . شك نیست که یکدوره عمر جسمانی در مقابل ابدیت لحظه‌ای زود گذر و فرصتی ناچیز بوده و برای ارواح ساده و نادان مقدور نیست که طی این فرصت کوتاه از هر جهت بترقیاتی چندان عظیم نایل آیند که بحد کمال رسند . از طرف دیگر در دوران حیات زمینی برای همگان وسائل کسب تجربه و تحصیل علم و تزکیه اخلاق یکسان فراهم نمیشود و عموم افراد بیک میزان عمر جسمانی نداشته و حتی بسیاری از آنان زندگانی مادی را بعلت ضایعات عضوی در او ان کودکی وداع میگویند .

از عدالت مطلق پروردگار بعید است که بعضی ارواح را بدون احراز شایستگی مقامی ارجمند بخشد و دیگران را که بعلت فقدان

وسیله یا کمی رشد مشاعر موفق به تشخیص نیک از بد نگردیده و خوی حیوانی از فطرت خویش زائل نساخته‌اند دچار عقوبت سازد. خداوند میداند که افراد بشر ناگزیر موقعیتهای مختلفی در اجتماع داشته‌و فاقد وسائل و شرایط برابر میباشند، وی میخواهد که ارواح بر حسب مجاهدت و لیاقت شخصی همگی به مقامات عالی برسند و بدین منظور بایستی بتوانند از هر گونه وسیله و موقعیتی جهت کسب فضائل علمی و اخلاقی و ترک غرایز حیوانی استفاده نمایند. از این رو عدالت بیحد پروردگار برای تمام ارواح زندگانیهی مکرر جسمانی مقرر داشته است که هر روح بتواند از همه گونه وسائل و موقعیتهای اجتماعی در ادوار مختلف حیات مادی بهره‌مند شود، بدین ترتیب است که برابری شرایط برای همه افراد برقرار و عدالت مطلق همه وقت پایدار میماند. از این گذشته کرامت بی‌پایان الهی تاجائی است که حتی روح کاهل و خاطی را از سعادت نهائی محروم نمیدارد، اما چون عدالت مطلق نیز باید بکار آید، ویرا مجاز داشته است عمری را که بباطل گذرانیده چندان تکرار نماید تا نتیجه مطلوب بدست آورد. مختصری از چگونگی اجرای عدالت مطلق در زندگانی بشریت افشا گردید تا کیفیت سرنوشت حقیقی خوب تفهیم شود.

بار اول که روح زندگانی بشری اختیار کند سرنوشتی ساده بفرآخور طبع ساده و نادانش دارد، یعنی تنها وظیفه او اجرای دو قانون کار و تکامل تدریجی است، بدین ترتیب که در حین تبعیت از غرایز حیوانی طبعاً میکوشد و سائلی بیابد که خود بهتر بتواند از نعمتهای زمینی استفاده برد. مجاهدت وی در این راه کم کم موجب رشد مشاعرش

را فراهم میسازد و طی ادوار مکرر حیات جسمانی فضیلت درك و اراده اوچندان ترقی میکند که از وضع توحش بدوی بمرحله تشخیص نسبی نیک از بد میرسد .

تاموقعی که روح احراز چنین مقام کند سر نوشت عمومی و طبیعی داشته، اما از آن ببعده صاحب شخصیت معینی گشته و سر نوشت انفرادی خواهد داشت.

اکنون که وی در تبعیت از غرایز مادی و شهوات نفسانی بر دیگران آنچنان کند که بر خویشان نمی پسندد، یعنی افعالی ناپسند که زشتی آنرا درك نماید مرتکب شود، ابتدا عکس علمی نسبتاً خفیف در ضمیرش ایجاد و سپس طی زندگی گانهایی بعدی شدت آن افزون میگردد. مجموعه عکس العملهای ناشی از زشتیهای گوناگون همان وجدان است که بیش و کم در مقابل وسوسه امیال پلیدا براز مقاومت مینماید. وقتی که یکدوره عمر زمینی پایان برسد روح در عالم روحی شدت عکس العملهای وجدان را صدها بار بیش از دوران حیات جسمانی احساس نموده و گرفتار انواع ناراحتیهای فوق العاده شدید درونی میگردد. وی سعادت ارواح برتر را می بیند و آرزو میکند، ولی در محیط پر شکنجه ای که وجدانش ایجاد نموده مقید و محبوس مانده و نمیداند که چگونه از آن رهائی یابد. مدتها زجر میکشد تا آنکه بمرور بوی فهمانده شود که چنانچه جبران خطای گذشته کند قطعاً بسعادت موعود میرسد. هنگامی که ندامت روح مسلم گردد الهام بدو میشود که بایستی زندگانی جسمانی نوینی اختیار و نقشه آنرا طرح نماید. روحی که در مراحل مقدماتی استقلال و اختیار است در انجام

این مهم توسط ارواح برتر کمک میشود، ولی آنانکه مترقی ترند به تنهایی برنامه حیات آینده خرد را طرح میکنند، که این برنامه همان سرنوشت زندگانی جسمانی ابناء بشر است.

روحی که قصد عود جسمانی دارد بمنظور بر طرف ساختن يك يا چند نقص اخلاقی و کسب معلوماتی که ضروری میدانند مراحل مختلف تجربی و کیفی برای خویش پیش بینی میکند، وسائل و محیط زندگانی آینده را بنحویکه برای پیشرفت مقصود نافع باشد انتخاب مینماید، کلیات برنامه خویش را با سرنوشت افرادی که بیشتر با آنان تماس خواهد داشت تطبیق میدهد و بالاخره وظایفی برای خود معلوم میدارد که مصمم است بدان عمل نموده و گامی بسوی تکامل جلو برود. اما بسیار اتفاق میفتد که در دوران حیات زمینی بتحریک شهوات نفسانی از تصمیم قطعی که اتخاذ نموده است عدول کرده و از مراحل تجربی استفاده مطلوب نمیکند و مصائب کیفی را بشکلیائی تحمل مینماید.

روح قبل از تولد جسمانی با استفاده از اختیارات کامل خود سرنوشت کلی زندگانی مادی را به تنهایی یا بمشورت ارواح دیگر طرح نموده و در دوران حیات زمینی هم اختیار دارد که نهیب وجدان را اطاعت کند و یا بدنبال غرایز پست حیوانی برود.

مراحل کیفی که در برنامه زندگانی مادی پیش بینی میکند برای جبران خطاهائی است که در ادوار گذشته مرتکب گردیده و در اینصورت سرنوشت نامطلوب فعلی شما ناشی از افعال سابق خودتان بوده و نیز کردار فعلی شما در تعیین سرنوشت زندگانیهی آینده تأثیر



فراوان دارد.

با توجه با آنچه بیان گردید، با استثناء دو مورد جبری که یکی فرارسیدن مرگ است و دیگری تأثیر سر نوشت اجتماعی در سر نوشتهای انفرادی، کلیهٔ پیش آمدهای خوب و بد زندگانی هر فرد را از موارد اختیاری باید تلقی کنید، چون قسمتی قبل از تولد جسمانی توسط روحتان پیش بینی میشود و قسمت دیگر در دوران حیات زمینی توسط خودتان پی ریزی میگردد.

بسیارند افرادی که بتحریرك حس جاه طلبی و مال دوستی یا غرور و خودخواهی، بدون دوران دیشی و مطالعهٔ جوانب کار، متوسل با اقداماتی شده که مواجه باشکست میگرددند، سپس اقبال و سر نوشت را مقصر دانسته و کفران نعمت میگویند. جمعی دیگر در انتظار نعمت مقدر عمری ببطالت و بیکارگی گذرانده و پیوسته از چرخ فلک و روزگار غیر مساعد نالانند. اکنون تکرار میکنم که در هر عملی بایستی مراعات دوران دیشی و مجاهدت بعمل آید، از نتیجهٔ نامطلوب هر گز نومیدی بدل راه نیابد و بدین نکته همواره توجه شود که حتی توفیق مقدر بدون کوشش و عمل بدست نیاید.

دو مسئلهٔ جبر و تفویض همواره مورد بحث و مناقشه بوده و متفکرین اقوام در همه اعصار در این باره داد سخن داده و هر گز نتیجهٔ مطلوب حاصل نگردیده، چونکه غافل از چگونگی سر نوشت و اختیار بوده‌اند. بطور کلی جبر عبارتست از مجموعهٔ قوانین طبیعی که خداوند مقرر فرموده و هر موجودی ناگزیر بمتابعت است، اما چگونگی رفتار و کیفیت اجرای مقررات الهی مطلقا در اختیار افراد میباشد. نوع بشر

جبراً موظف است که طبق موازین طبیعت حفظ وجود کند، ولی هر فردی اختیار دارد آنچنانکه خود متمایل است از خویشتن محافظت بعمل آورد. حکم جبر است که مشاعر بایستی رشد نماید و توسعه یابد، اما اختیار است که رشد مشاعر از طریق کسب دانش و هنر تسریع گردد و یا مدتها همچنان متوقف بماند. رشد فکر جبراً موجب پیدایش اراده و تشخیص نیک از نکوهیده میگردد؛ لیکن در اختیار افراد است که تحت تأثیر غرایز حیوانی راه شر اتخاذ کنند یا استفاده از اراده نموده و طریق خیر پیش گیرند. انسان بحکم طبیعت مجبور است که پیروی از قانون تکامل بنماید، حال در اختیار اوست که مراحل تکامل زمینی را در چند دوره عمر جسمانی طی کند و یا آتکه برای پیمودن همین مسیر هزاران بار رفت و آمد نموده و خود را دچار عذاب و گرفتاریهای شدید و فراوان بنماید.

وقتی که قطعه زمین مزروعی را آبیاری کرده و شخم میزنید و سپس بذری افشانده و مراقبت مینمائید، کاری اختیاری با مراعات اسلوب عمل و پیش بینی های ضروری انجام میدهید، اما بثمر رسیدن محصول امری جبری و در طبع بذر است. هر گاه دانه نامرغوب انتخاب نمائید یا اهمال در مراقبت های ضروری کنید بایستی تقدیر و جبر را مسئول خسارات وارده تصور نمائید، زیرا قصور از خودتان بوده که استفاده مطلوب از اختیارتان ننموده اید. ولیکن اگر بعلت آفت یا عامل دیگر که جلوگیری و پیش بینی آن مقدورتان نبوده است زیانی نصیب شود، آنگاه حق دارید که قضیه را يك امر جبری تلقی نمائید.

این بود مختصری راجع به جبر و اختیار و چگونگی سر نوشت حقیقی، باشد که مردم این عصر بهتر درک معانی کرده و تقدیر را هر لحظه مسئول نامالایمات زندگانی ناچیز زمینی نپندارند، پیوسته بکوشند که با مجاهدت و پشتکار تحصیل فضائل کنند، از اختیارات خود بوجه احسن استفاده نموده و بیاری اراده در برابر تحریک شهوات نفسانی پیروزمندانانه بمبارزه پردازند، با رعایت آئین مهرورزی مسیر ترقی و تکامل را سریع تر بپیمایند، مشکلات حیات جسمانی را بشکیبائی و بدون شکوه متحمل گشته و پیوسته بخدای یگانه توکل برند.

خیام ز بهر گنه این ما تم چیست ؟
 و ز خوردن غم فایده بیش و کم چیست ؟
 آنرا که گنه نکرد غفران نبود
 غفران ز برای گنه آمد غم چیست ؟

روح انسان که برای تنبه و تصفیه در دنیای جسمانی بتحمل رنجها و ناملازمات حیات زمینی رضا شود بدان سبب است که تدریجاً پاره‌ای نواقص خود را در پی تحمل شداوند روزگار و تجربه‌های مکرر و ناگوار بر طرف سازد، و بدینگونه در هر دوره از ادوار عمر زمینی چیزی از خوی حیوانی و شهوات نفسانی بکاهد تا جائیکه بمقام رفیع روحانی برسد .

بمطابقت از قانون تکامل همگانی، که از قواعد اصلی و مسلم کون و مکان است ، افراد بشر در صحنه حیات جسمانی بی‌شبهه پاره‌ای تمایلات حیوانی دارند که برای ترك تدریجی آن بقبول اینهمه صدمات زندگانی مادی ناچار گردیده‌اند ، و گرنه برای ارواحی که فاقد نقص مسلم حیوانی باشند تصفیه جسمانی بکلی بیمعنی و منطقی است .

اکنون که دانسته شده فرد زنده قطعاً نواقصی دارد که تدریجاً باید در پی تجربه و تنبیه اصلاح نماید، آیا چگونه توان انتظار داشت که هرگز کسی خطا نکند؟ یا اگر احیاناً انسان هرگز مرتکب لغزش نشود، چگونه تواند زشتی آنرا در خویشتن یادگران دریابد و باصلاح خود پردازد؟ در واقع گمراهیهای کوچک و گناهان بزرگ است که وجدان را بیدار و آدمی را بمقایسه و تمیز نیک از بد وادار میسازد.

در اینصورت لغزشهای زندگانی را بایستی وسیله عبرت گرفتن و مقدمه تزکیه نفسانی بشمار آورید، چونکه بشمامیاموزد چگونه نیک را از نکوهیده تشخیص دهید و چندان وجدان را تحریک بعکس العمل میکند که تنفر ذاتی از پندار و کردار مذموم عاقبت خود بخود در نهادتان برقرار و آشکار میشود.

بدینجهت است که تأثر فوق العاده بخاطر خطاهای گذشته بیمورد و زیان آور است. تالم و تأسف نه فقط جبران گناهان نکند بلکه رنج و نومیدی و حتی سستی آورد و احیاناً بلغزشهای دیگر منتهی شود.

برای تکامل و ترقی روح بایستی کوشا و مراقب باشی که در علل و نتایج لغزشهای خودت و دیگران همواره تحقیق و تفحص نمائی تا بمرور زمان تجربه آموزی و از کرده و دیده هایت افزون عبرت و پندگیری. هرگز ازار تکاب گناهان احتمالی آینده نبایستی به راسی، چونکه هر اس از خطا خود لغزشی بزرگ محسوب و از شخص سلب

ابتکار و آزادی فکر کرده و از آن پس تصفیه و ترقی روح را بکندی یا وقفه دچار میسازد. بجای هراس از ارتکاب گناه ، دل افزون قوی میدار و بر قدرت اراده بیغزا تا در مبارزه با تحریکات شهوانی پیوسته پیروز گردی و سپس هرگز تحت تأثیر اغوای امیال نفسانی قرار نگیری .

ای چرخ فلک خرابی از کیمه تست
 بیدادگری شیوه دیرینه تست
 ای خاک اگر سینه تو بشکافند
 بس گوهر قیمتی که در سینه تست

عادت بر این جاری گردیده که هر آنچه بدآید کج رفتاری فلک خوانند، همواره زمین و زمان را مقصّر دانند و قضا و قدر را پیوسته بناسزا گیرند. ما بیاد عزیزان و نامدارانی که در دل خاک خفته اند نوحه سرائی کرده و مرگ نزدیکان را قساوت روزگار می‌پنداریم و ناملایمات حیات جسمانی را ظلم فاحش گردون ناپایدار گمان داریم. منم مثل دیگران گله از چرخ کرده‌ام و تا زمانیکه بیخبر از علت حیات و ممات بودم بسیار کفران نعمت گفته‌ام و غرض ورزیهای زمانه را در بعضی از رباعیاتم فاش ساخته‌ام .

لیکن همینکه با ارواح پا کان ارتباط یافتم و دلیل و مقصود عمر زمینی را دریافتم متوجه گشتم که نه تنها فلک قصوری نکند بلکه حیات جسمانی و دشواریهای زندگی و وسیله نیکوبرای تعالی و تکامل روح میباشد .

دردوران حیات زمینی هر آنچه بدی یا نیکی پیش آید قسمتی

را اثر افعال این عمر کنونی و قسمتی را نتیجه پندار و رفتار سابق و سرنوشت اختیاری خود بشمار آورید. آگاه باشید که این زندگانی کوتاه خاکمی که میگذرانید بیش از آنچه بوهم آیدارزنده و پرفایده است، زیرا همچنانکه سرنوشت زندگانی فعلی مخلوق کردار پیشین شما در ادوار زندگانیهای جسمانی سابق است سرنوشت آینده نیز مخلوق و نتیجه افعال کنونی شما خواهد بود.

دنیای جسمی و عمر زمینی را زندهار بحقارت نظاره مکن وشکایت از بدسلوکی روزگار هرگز مدار. هر مصیبتی که برایت پیش آید بشکیبائی و بخوشروئی تحمل مینما و بخوشروئی برای رفع موانع مجاهدت و عمل کرده و هیچگاه نومیدی بخاطر راه مده که آنچه بظاهر ناهمواری و مصیبت جلوه نماید بحقیقت عین صواب میباشد و عاقبت بسودت خواهد بود.

این عمر زمینی بگنج گرانها و سرشاری میماند که مفتاحش گشاره روئی وشکیبائی و امیدواری و عمل و مجاهدت است که خوشبختانه همه کس را دسترسی بدان مقدور و میسر میباشد.

(۸)

گر می نخوری طعنه مزن مستان را
بنیاد مکن تو حیلـه و دستان را
تو فخر بدان کنی که من می نخورم؟
صد کار کنی که می غلام است آن را

چون بعات اعتقاد بمعرفت الروح وارتباط با ارواح تکفیر گشتم؛
خطاب بزاهد نمایان آن عصر گفته ام که مردم فهمیده و عاقل کجاسزاوار
است که دیگران را هر چند عقیده ناروا داشته و خطا کار باشند تخطئه
و تکفیر نمایند؟ آنانرا که فضل و درایت و عدالتخواهی باشد کجا
شایسته است که نسنجیده فرضیه و عقاید دیگرانرا استهزاء کرده و
پیروان مذاهب و حکمت های مختلف را تحقیر نموده و مرتد بشمار آورند؟
ولو آنکه فلسفه و عقیده من اشتباه بتصور آید، گمان نکنم که
فکر خطا اینهمه بیمبری و لعن و استهزاء سزاوار است، زیرا شما که
مسلاح بحربه تکفیر میباشید خویشتن همه روزه صدها لغزش مرتکب
میگردید که گمراهی من در برابر آن بسیار بیمقدار و خطای تصویری
من در مقابل خدعه و زشت کاریهای متظاهرين بتقوی فاقد هر گونه
ارزش و اهمیت است

اکنون بکسانیکه خویشان را در زمرهٔ فهمیدگان و معدلتخواهان می‌پندارند می‌گوییم که در مواجهه با هر شخصی که برخلاف ایمان شما عقایدی دارد البته از تخطئه و تمسخر او خود داری کنید و استدلال وی را با دقت استماع نمائید .

هر گاه بایک فرد عاقل و فهمیده سروکار دارید با کمال بیطرفی و بی‌غرضی وی را متقاعد سازید یا خویشان متقاعد گردید، اما اگر طرف شخصی بی‌حوصله و کم ظرفیت است با کمال ادب و ملایمت مباحثه را ترک گوئید و از هر گونه مناقشه دوری جوئید .

استهزاء و تخطئهٔ دیگران و عقاید ایشان و همچنین انحراف از طریق متانت و شکیبائی خلاف اصول جوانمردی و شیوهٔ آزادی و دلیلی بر ضعف منطق و سستی استدلال است.

بجای عیبجوئی از دیگران همواره بکوشید که از خویشان رفع نقص نمائید تا از سرزنش و عیبجوئی مردمان پیوسته در امان باشید.

چون مردن تو مردن یکبارگی است،
 یکباره بمیر، این چه بیچارگی است؟
 خونی و نجاستی و مشتی رنگ و پوست،
 انگار نبود، این چه غمخوارگی است؟

از آنجا که می‌پنداری چون اجل فرا برسد آدمی فنا گردد ،
 و حال که گمان داری حیات جسمانی بدون هدف باشد ، پس چگونه
 بچندین خواری تن میدهی و چرا زیاده بر این بدینهمه اندوه و
 دشواری خویشتن گرفتار میداری؟ با آنکه وجود خود را بهمین هیكل
 جسمانی منحصر دانی که پیاپی دچار شکنجه و بلا گردد تا پس از چندی
 از هم متلاشی و فنا شود ، از چیست که پیوسته با غم و ناله اینهمه سختی
 متحمل گردی و چرا خویشتن یکباره منهدم نمیسازی که از بند
 دشواریهای زمانه فارغ و رها گردی ؟

اما اگر بوجود روح و بقاء روان بعد از مرگ جسمانی ایمان
 داری بایستی عمر زمینی را امر موقت و قالب مادی را لباس عاریت
 پنداری . در آن صورت بهتر اینک هم اکنون حیات جسمانی را نادیده
 انگاری و خویشتن از هر گونه تعلق خاطر و قید زمینی و نیارمندیهای

مادی تاجائیکه میسراست برهانی و در محیط محدود اجتماع چندانکه ممکن است راه و رسم آزادگی اختیار نمائی. آیا بدین سلوک و خیال بهتر نتوان از جاذبه امیال حیوانی و هوای نفسانی که موجب افزایش آرزو و پیدایش نیاز و اسباب مزید تألم روح است احتراز نمود؟ آیا کسی بدین رویه و پندار باز بکوشد که بخاطر جزئی نفع صوری و بقیمت ناراحتی و جدان هم نوع خویش را دمی بیازارد؟

تقریباً عموم افراد بشر بخاطر گرد آوردن مال و تحصیل قدرت و جلال و تأمین منویات و امیال گوناگون همواره در تلاش روزافزون بسر برند و چه بسیار دشواریها متحمل شوند بلکه فراغ خیال و سعادت بی زوال بچنگ آورند.

بی چون و چرا در دوران حیات جسمانی همه کس باید کوشا باشد که بوجه احسن تأمین معاش کند، اما حرص مال اندوختن و توجه ببزرگی فروختن و بزندان آنی نظر دوختن نوع بشر را قطعاً از هدف و تکالیف اصلی منحرف سازد. باید دانست که کسب ثروت و نیل بقدرت و اطفاء شهوت هرگز تأمین سعادت ننماید و چه بسیار مالداران و بزرگان که براحث و فراغت زیرستان غبطه خورند.

آنچه از نعمتهای زمانه ترا نصیب گردیده بدان سبب است که در تأمین رفاه خود و رفع نیازمندی دیگران بنحوشایان از آن استفاده بری نه آنکه شیوه خودخواهی شعارسازی و بی بهره ماندگان را بچشم حقارت نظاره کنی. مالدارانی که کسی را محتاج ببند و کمک نکنند یا زورمندی که ناله مظلومی بشنود و برفع ستم همت نگمارد و هر آنکه با وجود توانائی حاجت دردمندان را درمان ننماید هرگز وجدانش

براحتی نیاساید و شغف یا سعادت قطعی ویرا نصیب نشود . اینگونه مردمند که هرروزه آزمندی و نیازمندی ایشان افزون گردد و چندان ملال و ناراحتی خیال آورد که عاقبت یکباره بیچاره و زبونشان سازد . امری مسلم است که در هر حال این عمر زمینی و قالب جسمانی پایدار نمی ماند . پس تو اگر بزندگان روحانی بعد از مرگ جسمانی ایمان داری سزاوار آنکه کوشا باشی شهوت نفسانی را پیش از رسیدن اجل در خویشتن بمیرانی ، بدین معنی که بتدریج ترك خوی خود خواهی و خواهشهای حیوانی گوئی تا بدرك سعادت و مسرت ازلی نائل آئی . اما اگر بفنای مطلق موجودیت خود بعد از مرگ جسمانی معتقدی ، تحمل اینهمه دشواریهای حیات زمینی بحکم منطق کاری بی حاصل و کسالت آوراست .

(۱۰)

از منزل کفر تا بدین يك نفس است
وز عالم شك تا بیقین يك نفس است
این يك نفس عزیز را خوش میدار
چون حاصل عمر ما همین يك نفس است

هر چند اطمینان کامل ندارم که این رباعی را من سروده باشم،
اما از آنجهت که مفهوم عمیق اخلاقی دارد اکنون از لحاظ روحی
تفسیر میکنم .

عمر جسمانی که فقط چند صبحی دوام دارد اگر بمقیاس ابدیت
هستی سنجیده شود بیش از نفسی بشمار نیاید . دنیای مادی شما که
جایگاه فریب و لغزش و تردید است با عالم روحی که منزلگاه تحقیق
و یقین است فقط عمری کوتاه یا نفسی زود گذر فاصله دارد . این
مختصر نفس زود گذر را زنده بسیار گرامی شمارو این فرصت کوتاه
ذیقیمت را رایگان ضایع مدار که رفتار و کردار زمینی در سعادت جاودانت
اثر کند و سستی یا اهمال کنونی اسباب وقفه یا کندی پیشرفت روح
گردد.

کوشش و عمل در هر مورد که بکار آید فائده و مزیت دارد .

افعال تو هیچیک بی اثر نمی ماند و مجاهدتت بهر نیت و کیفیت که بکار آید گامی بمنزل مقصود که طی طریق تکامل است نزدیکت سازد. هر فعلی که از تو بروز کند ، خواه مقبول دیگران افتد و خواه تقبیح و ملامت گردد ، بی شبهه سودمندتر از بیکاره زیستن و تن آسائی پیشه ساختن است ، چون سستی نه فقط کسالت تن و روان آورد بلکه بایستی مذموم تر از خود کشی بشمار آید . چندی از عمر گرامی را مهمل و بیعمل گذراندن بمراتب نکوهیده تر از کوشش و مجاهدتی است که احیاناً زیانی برساند . عمری را که بر تو ارزانی گردیده ثروتی گران میدان که نصیبت شده و اگر را کدش نگاهداری نسبت بجامعه و خودت ظلمی فاحش مرتکب شوی چون خود و دیگران را از انتفاع و استفاده لازم بی بهره و محروم گردانی ، و حال آنکه سرمایه را اگر فقط بنفع شخص خودت هم بکاربری بحکم ضرورت در جریان افتد و موجب اکتساب و ارتزاق شود و از آن فائده ها بجامعه برسد . هر آنکسی که بسستی خو کند و تن آسائی پیشه سازد بمالدار لئیم ماند که نه خود چیزی از ثروتش بهره برد و نه ممنوع را استفاده رساند . بدسگال فعال را بر مردم بیکاره و سر بار جامعه رجحانی مسلم است ، چون اگر چه بشیوه عیاش مالدار تنها بخاطر اطفاء شهوت و خوشگذرانی های آنی ثروتی بباد دهد ، لیکن مصرف سرمایه بحکم ضرورت ایجاد فعالیت کند و خود بخود وسیله بهره مندی و انتفاع دیگران را فراهم آورد .

هوشیار باش و در راه بهبود معاش و تأمین تفریحات جسمانی و روحانی از کوشش مداوم آنی غفلت منما . دمی از فرصت کوتاه عمر

زمینی ببطالت و کسالت هدر رفته و آگاه باش که بیکاره گشتن مذموم تر از کردار خطا داشتن است .

وامانده و بیکاره نه تنها در دوران حیات جسمانی هرگز بکامیابی نرسد، بلکه کاهلی و تن آسائی بطور قطع مانع ترقیات روحانی میباشد. این نیز بدان که عمر زمینی برای تجربه آموختن و از عمل نتیجه گرفتن است، و آگاه باش که بیکاره چون بی تجربه ماند در عرصه حیات روحانی از کامیابی و ترقی مکفی بی بهره است.



کتابخانه ن پنا

غلطنامه

صحیح	غلط	سطر	صفحه
روان پژوهی	روان پژوهشی	۹۰۶	۳
گرامی	گرام	۲۳	۹
جدی دیگران	جدی	۱۶	۱۵
چنین	چندین	۶	۲۷
منقوش	منقوش	۳	۳۴
کنند	کند	۱۷	۳۴
بفلسفه	بفلسه	۴	۴۲
غرور خودخواهی	غرور خودخواهی	۱۹	۵۲
مهر ورزی	مهرورزی	۲۱	۵۲
افزوده	افزوده	۲	۶۱
عالی	عللی	۱۲	۷۲
اسباب	اسهاب	۴	۸۷
بلذات	بزندات	۱۳	۸۷

کتابهایی که تاکنون در رشته روانپژوهی انتشار یافته

هفتاد و یک مقاله تألیف دکتر خلیل ثقفی

کلید شناسائی در عالم غیر مرئی تألیف دکتر خلیل ثقفی
وعلیرضا بهرامی

کلید سعادت (تعدد عوالم مسکونی) تألیف محمود سعد و
دوست محمد معیری

کلید آگاهی در عالم روحی ترجمه و تألیف محمود سعد

عدد ارواح ترجمه رفیع الملک صمصامی مهاجر